



پښتونستان پښتانه علوم او مطالعات فرېشنې  
پرتال جامع علوم انساني

## خاطرات

غلامرضا ګورياسچي

## انقلاب اسلامی ایران به روایت خاطره

در این شماره خاطراتی از:

علی دوانی	آقایان حجج اسلام
سید علی اکبر محتشمی	محمد عبائی خراسانی
محمد جعفری گیلانی	سید هادی خامنه ای
فقیه [حاج داداش]	عبدالمجید معادیخواه
محمد فیض گیلانی	مهدی فیض قمی
و شهید حاج مهدی عراقی	محمد علی گرامی



ماههای نخست سال هزار و سیصد و چهل و سه است.

آیت الله خمینی از زندان آزاد شده اند، جشنهای آزادی پایان یافته است. فضای خاصی در قم، به خصوص پیرامون خانه آیت الله خمینی به چشم می خورد، جنب و جوش و رفت و آمد مردم، کوچه های «یخچال قاضی» و اطراف آنرا، رنگی دیگر داده است، شادی و صمیمیت همه جا هست. در این میان بعضی از دست فروشها، فرصت را غنیمت شمرده عکسهای مراجع، بویژه آیت الله خمینی را در اندازه های مختلف به فروش می رسانند، مردم علاقه مند و مشتاق نیز در اطراف آنها حلقه زده،

به گرمی کسب آنها می افزایند. القصه، این خاطره از دوران کودکی من (نگارنده این سطور) بود، اما بزرگترها چه می گویند؟

اکنون، خاطرات و روایات آنان را در این باره می خوانیم:  
حجة الاسلام محمد عبائی خاطرات خود درباره آن روزها را چنین بازگو می کند:

راجع به فضای قم بعد از آزادی امام، من چند خاطره دارم:  
یکی راجع به درس «مسائل مستحذثه» امام و جلسه درس عمومی ایشان، یکی هم راجع به مسئله «دارالتبلیغ».  
در آن ایام، من به مناسبت تابستان به مشهد آمده بودم و فهمیدم که امام در همان تابستان، درس «مسائل مستحذثه» را در منزلشان شروع کرده اند. من نیز، برخلاف شیوه معمول که آخر تابستان می آمدیم قم، در همان تابستان به قم آمدم و در جلسه درس امام شرکت می کردم. امام، مسائل مستحذثه را بحث می کردند، بحثهای خیلی خوبی بود که من هم می نوشتم.  
نکته دیگر اینکه: قبل از اینکه تابستان شود، امام «منجزات مریض» را بحث می کردند و بعداً به مسائل مستحذثه پرداختند. یعنی وقتی آزاد شدند، یک مقداری به تابستان مانده بود. در این خلال، «منجزات مریض» را بحث می کردند، که بحث علمی پر سروصدایی بود. و مخصوصاً اینکه شخصیتهای علمی از همه جا به دیدن امام می آمدند. بعد تابستان شد، که امام، مسائل مستحذثه را شروع نمودند.

### تابستان ۴۳ و دارالتبلیغ:

تاسیس دارالتبلیغ هر چند از وقایع انقلاب به شمار نمی آید اما شرایط زمانی و دست اندرکاران تاسیس آن، دارالتبلیغ را از هویت یک مرکز فرهنگی، علمی جدا کرد و جنبه های سیاسی آن را تقویت نمود.

شاید برای نسلی که پس از این پا به عرصه اندیشه و سیاست می گذارد شگفت آور باشد که چگونه تاسیس یک مرکز فرهنگی تبلیغی آنقدر جنجال در پی داشته باشد؟!

آنچه خاطرات را از متون دیگر تاریخ ممتاز می کند ترسیم همین فضای ناشناخته و پاسخگویی به همین چراهائی است که بدون به خاطر آوردن آن فضا، بسیاری از معماهای تاریخ، بدون پاسخ و در هاله ای از ابهام باقی می ماند.

حجة الاسلام محمد عبائی - که هم اکنون سرپرستی دفتر تبلیغات اسلامی حوزه علمیه قم را عهده دار است - (توضیح: تأسیسات و امکانات دارالتبلیغ سابق، در اختیار دفتر تبلیغات اسلامی می باشد) می گوید در ابتدا از طرفداران تأسیس دارالتبلیغ بوده اما ...

### [حجة الاسلام محمد عبائی]:

ظاهراً در فاصله این نه ماه [پس از آزادی] بود که واقعه دارالتبلیغ شروع شد. البته قبل از فرارسیدن تابستان، سروصدا بود که باید در حوزه علمیه اصلاحاتی صورت گیرد، که من هم در این رابطه فعالیتی داشتم:

چند نفر از دوستان من - که اهل آذربایجان بودند - بعد از آزادی امام، آمدند و به من گفتند که: الآن، امام آمده اند و سروصداها هم تمام شده است و با وجود ایشان، باید این اصلاحات را در حوزه شروع کنیم. ما هم، به اتفاق یک نامه ای نوشتیم و برای اساتید مشهور آن زمان فرستادیم. از آیت الله العظمی منتظری گرفته تا آقای ربانی شیرازی و آقای مکارم و عده ای دیگر.

متن نامه هم، چنین بود: اکنون که حضرت آیت الله العظمی خمینی آزاد شده اند، خوب است که به یمن آزادی ایشان، حوزه به یک اصلاحاتی دست بزنند، همان اصلاحاتی که قرار بود در زمان آیت الله بروجردی صورت بگیرد. و اگر این کار صورت نپذیرد، چنین و چنان می شود و از این حرفها. راجع به کتب درسی حوزه هم، چیزهایی نوشته بودیم.

آن روزها، آقای مکارم در شبهای پنج شنبه، در مدرسه حجتیه درس می گفت. برایم خبر آوردند که ایشان آن نامه را توی جلسه درسش خوانده و تأیید کرده است.

گفته بود که بله، این آقایان حتماً این کارها را بکنند، کار خوبی است، اما چرا گمنام، بیایند خودشان را معرفی کنند، ما تأیید می کنیم!  
من صلاح ندیدم که بروم خانه آقای مکارم، ولی آن دو - سه نفر گفتند حالا که



ایشان این مسئله را مطرح کرده، بیاید یک عده‌ای را هماهنگ کنیم، برویم آنجا و بگوئیم ما هستیم. من گفتم: اگر کسانی از شخصیتها و فضیلتی حوزه را با خود همراه کنید، بهتر است. آنها رفتند و با این و آن صحبت کردند، بعد رفته بودند خانه این آقایان. آنها هم تایید کرده و گفته بودند: خیلی خوب است و شما بروید با آقای خمینی هم صحبت کنید.

در این میان، ناگهان سروصدای دارالتبلیغ شروع شد. گفتند آقای شریعتمداری تصمیم گرفته اصلاحاتی در حوزه بدهد و لازم است دارالتبلیغی تأسیس کند. ابتدا، قسمتی از زمینهای غروی، در خیابان صفائیه را برای این کار در نظر گرفتند.

و در یک روز عید غدیر، آقای شریعتمداری و عده‌ای از طلبه‌ها رفتند و کلنگ دارالتبلیغ را بر زمین زدند. این مسئله در هیجدهم ذی الحجة اتفاق افتاد. بعد از دهه عاشورا، تابستان بود که آمدم قم. همان وقتی بود که برای درس «مسائل مستحدثه» امام، آمده بودم.

آن روزها، من با آقای شریعتمداری ارتباط داشتم، به دلیل اینکه پدرم (که اهل آذربایجان بود)، به ایشان علاقمند بود و به من توصیه کرده بود که لااقل، یک درس آقای شریعتمداری را بروم. من به درس فقه ایشان می‌رفتم، البته آقای خزعلی و بعضی دیگر هم می‌آمدند و چیز بدی نبود. بعد از اینکه امام از تبعید برگشتند، هر دو درس را می‌رفتم. اول به درس امام می‌رفتم و بعد به درس آقای شریعتمداری.

یادم هست بعد از ماه محرم و صفر، به مناسبت ارتباط استاد و شاگردی، یک روز من به منزل آقای شریعتمداری رفته بودم. دیدم از تبریز پول زیادی آورده‌اند، کاغذی هم به دستش بود و لبخند می‌زد. یکی پرسید اینها چیست؟ گفت: این پولها را در ماه محرم و صفر، از تبریز جمع کرده‌اند [برای دارالتبلیغ].

یعنی در ماه محرم و صفر، در تبریز فعالیت زیادی شده بود و به عناوین مختلف برای ساختن دارالتبلیغ از مردم پول گرفته بودند. حتی گفته بودند این قبض‌ها را توی کفن تان بگذارید و از این حرفها! و خلاصه با آن پول، زمین دارالتبلیغ - که الان دفتر تبلیغات است - را خرید. یعنی از ساختن آن زمین قبلی، صرف‌نظر کرد.



یک سید برقمی، از روضه خوانهای قم آنجا بود. وی به آقای شریعتمداری گفت: حضرت آیت الله! شما علاوه بر دارالتبلیغ، یک خدمت بزرگی کرده‌اید که بر عده‌ای مکتوم است. آن خدمت، این است که می‌خواستند در محل این دارالتبلیغ، سینما درست کنند و شما با تأسیس دارالتبلیغ، جلوی این کار را گرفتید! آقای شریعتمداری هم خوشحال بود و لبخند می‌زد. به هر حال، پولها جمع شد و زمین دارالتبلیغ با پولی قریب نهمصد و پنجاه هزار تومان خریداری شد.

در آن ایامی که من به درس مسائل مستحدثه امام می‌رفتم، درگیری دارالتبلیغ به صورت جنگ سرد بود. حتی یادم هست آن زمانها، من تا حدی موافق دارالتبلیغ بودم، رفته بودم توی جلسه درس امام نشسته بودم. طلبه‌ای بود به نام آقا شیخ غلامعلی، من پهلوی ایشان نشسته بودم، که صحبت از دارالتبلیغ شد. آقا شیخ غلامعلی خیلی تند بود و محافظه کاری نمی‌کرد. گفت: بله، حوزه را دارند به هم می‌ریزند، دارند دارالتبلیغ درست می‌کنند. (و هنوز، امام تشریف نیاورده بود برای درس).

من گفتم: عجب! دارالتبلیغ درست کردن، یعنی حوزه را به هم ریختن؟! این حرفها چیه؟! گفت: نه! چرا درست کنند؟ من گفتم: آخر مگر چه اشکالی دارد؟ و خلاصه نزدیک بود دعوا شروع شود، که یکی از طلبه‌ها ما را آرام کرد! می‌خواهم بگویم که آن زمان، راجع به دارالتبلیغ، بین طرفداران امام و شریعتمداری جنگ سردی وجود داشت.

مسئله هم، روز به روز اوج می‌گرفت. شایعاتی هم درباره دارالتبلیغ شنیده می‌شد. گاهی می‌گفتند: امام با دارالتبلیغ مخالف نیست.

امام گفته من که تقیّه ندارم، اگر با دارالتبلیغ مخالف باشم، صریحاً می‌گویم مخالف هستم!

شایعه دیگری که طرفداران دارالتبلیغ مطرح می‌کردند، این بود. می‌گفتند: امام فرموده که شریعتمداری از استخوانهای حوزه علمیه است! مطالب دیگری هم بود. از جمله گفته می‌شد که امام فرموده‌اند: تأسیس دارالتبلیغ سبب می‌شود که مبارزه ما متوقف گردد و الآن، مطرح کردن مسئله دارالتبلیغ، خلط مبحث

است، اگر یک زمانی حوزه به اصلاحاتی نیاز داشته باشد، ما خودمان انجام می‌دهیم، اما الآن وقت اصلاحات نیست، اکنون باید مردم را متوجه کنیم به مسائلی که دنباله انقلاب است ...

از میان طلبه‌های تُرک، آقای سید عبدالمجید ایروانی و آقای بنی فضل و بعضی دیگر، رسماً با تأسیس دارالتبلیغ مخالف بودند و حتی، یکی - دو بار هم آنان را کتک زده بودند، که چرا مخالفت می‌کنند ...! در هر حال، از ماه محرم تا ماه رمضان سال بعد، این نوسانات در حوزه علمیّه قم وجود داشت.

یادم هست چند روز قبل از ماه رمضان، از قم به مشهد رفتم. تا این تاریخ، من از طرفداران دارالتبلیغ بودم، ضمناً به امام هم علاقه داشتم. یکی از اساتید دارالتبلیغ شخصی بود به نام آقا شیخ باقر ملکی (که بعداً از شریعتمداری دست کشید). ایشان از شاگردان مرحوم میرزا مهدی اصفهانی بود. مرحوم حاج میرزا مهدی اصفهانی، از مخالفان فلسفه در مشهد به شمار می‌آمد، شاگردان زیادی هم داشت. و از جمله آنها همین آقای ملکی بود، که الآن در قم است.

در هر صورت، آقای شیخ باقر ملکی به من گفت اگر شما بتوانید حاج شیخ مجتبی قزوینی در مشهد را با دارالتبلیغ موافق کنید، خدمت بزرگی است. خلاصه قبل از ماه رمضان من به مشهد آمدم و خدمت حاج شیخ مجتبی قزوینی رسیدم و ضمن کارهایم، مسئله دارالتبلیغ را مطرح کردم. گفتم: چنین خدمتهایی در حوزه علمیّه قم صورت گرفته است و خوب است که حضرت عالی، دارالتبلیغ را تأیید کنید!

اما با کمال تعجب دیدم آقای شیخ مجتبی، اخمهایش توی هم است و اصلاً خوشحال نمی‌شود و خیلی هم عصبانی است! بعد از حدود بیست دقیقه صحبت کردن، خیال می‌کردم موافقت ایشان را جلب کرده‌ام. حاج شیخ مجتبی گفت: من به شما نصیحت می‌کنم، راهنمایی می‌کنم که اگر آقای خمینی در مورد اصلاحات حوزه اقدام کردند، شما هم پیروی کنید. و اگر غیر از ایشان هر کسی پیشقدم باشد، من هیچ صلاح نمی‌دانم، چون مُصلح، خودش باید صالح باشد!

این سخنان در من که مرید حاج شیخ مجتبی بودم، خیلی اثر کرد. اینجا بود که

من عقیده‌ام از دارالتبلیغ و شریعتمداری برگشت.

در رابطه با موضوع شریعتمداری، خاطره دیگری هم از حاج شیخ مجتبی دارم. در آن ایامی که آقای خمینی آزاد شده بودند، حاج شیخ مجتبی قزوینی به قم آمدند و بطور خصوصی با امام صحبت کردند، با آقای شریعتمداری و آقای گلپایگانی و آقای نجفی هم، مفصلاً صحبت کردند. اصلاً، ایشان آمده بودند که ببیند اینها چه چیزی در چنته دارند!

ایشان، حدود یک هفته یا بیشتر در قم ماندند و در این مدت، مهمان آقای خزعلی بودند. بعد از اینکه حاج شیخ مجتبی بررسی خودش را کرد، ما یک جلسه‌ای در مدرسه حجتیه تشکیل دادیم. این جلسه در حجره‌ای بود که به اتفاق خراسانیها مشهور بود. ما طلاب خراسانی را دعوت کردیم که شب تودیع حاج شیخ مجتبی است، تشریف بیاورید از بیانات ایشان استفاده کنید.

آن حجره، از طلبه‌ها پر شده بود، شاید حدود صد نفر جمعیت آمده بود. همه کپ نشسته بودند و نمی‌توانستند نفس بکشند، اینقدر متراکم بود. حاج شیخ مجتبی آنجا بود، آقای میرزا حسنعلی مروارید هم بود و ظاهراً آقای خزعلی هم، آمده بود. در بین طلبه‌های خراسانی، من از همه بزرگتر بودم. آنها اصرار کردند که شما یک حرفی بزن!

خلاصه من گفتم: جناب آقای حاج شیخ مجتبی قزوینی! حضرت عالی حدود ده روز اینجا تشریف داشتید و با مراجع حوزه علمیه قم در ارتباط بودید، دید و بازدید کردید و فردا هم دارید تشریف می‌برید. ما از شما تقاضا داریم که به عنوان ارمغان سفر، خلاصه یک نصیحتی برای ما بیان بفرمائید!

ایشان هم شروع به صحبت کردند و ضمن نصایحی، فرمودند: من به آقایان توصیه می‌کنم که متوجه دستورات و فرمایشات آقای خمینی باشند و از راهی که ایشان می‌روند، تبعیت کنند و من این را، یک وظیفه شرعی الهی می‌دانم!

این سخنان برای ما خیلی جالب بود، باتوجه به اینکه حاج شیخ مجتبی قزوینی از نظر عقیده فلسفی و عرفانی با امام موافق نبود. حالا یادم نیست که در این جلسه یا جلسه دیگر، صریحاً این مطلب را پرسیدم که: باتوجه به اینکه نظریات شما در مسائل اعتقادی، فلسفی و عرفانی با نظریات امام موافق نیست، باز هم همین



توصیه را می‌فرمائید؟ ایشان گفتند: این مسائل اصلاً مطرح نیست، مسئله اسلام و کفر مطرح است. مسئله این است که ما می‌خواهیم در این مملکت، یا اسلام را داشته باشیم و یا کفر و الحاد حاکم بشود، و آقای خمینی کسی است که پرچم اسلام را به دست گرفته و می‌تواند این بار را به منزل برساند ...!

در اینجا، یادآوری می‌کنیم که از نظر سیاسی، مهمترین تحوّلگی که بعد از بازگشت امام به قم، در خاطره ما هست، انشعاباتی است که در بین افراد هم جبهه و متحد به وجود آمد. در خاطرات آقای عبایی، این قسمت کاملاً به چشم می‌خورد. یکی - دو ماه بعد از بازگشت امام به قم، خط و خطوطی در قم مطرح شد، که عمدتاً دو خط بود:

یکی همان خط امام و طرفداران نهضت بود. یکی هم، خط کسانی که بیشتر روی کارهای رفورمیستی و اصلاحات داخل حوزه و امثال اینها، کار می‌کردند. این موضوعات باید در خاطراتمان روشن شود. اکنون، از جناب حجت الاسلام سید هادی خامنه‌ای می‌خواهیم که خاطراتشان را در این زمینه بیان کنند!

تصور من، این است که بعد از شروع انقلاب، نمود حرکت امام در جامعه، قبل از هر چیز مشخص‌کننده قدرت روحانیت و قدرت حوزه‌ای امام بود. و این، برای رژیم خیلی مهم بود. دشمن فهمیده بود که امام، امام نشده مگر بخاطر آنکه اولاً: روحانی است و ثانیاً، یک مدرّس باسواد است، با شاگردانی بسیار. خصوصیتی با آن جوانب و حواشی، که کسان دیگر از آن برخوردار نبودند. از اینرو، رژیم - به احتمال زیاد - به این فکر افتاد که روی این قضیه کار کند و رقاباتی برای امام پتراشد و به اصطلاح امروز، یک حرکت ضد انگیزه‌ای درست کند.

بعدها، دیدیم که رژیم قصد داشت به عنوان اوقاف، روحانیتی تحت عنوان: دارالترویج متشکل کند که از همان آغاز شکست خورد. و این حرکت رژیم، یک حرکت برنامه‌ریزی شده بود. به نظر من، آن دوران آریستن یک تصمیمات مهم باطنی بود، که در جوهر حرکت رژیم می‌گذشت و شاید کسی اطلاع هم نداشت.

در این مورد از اوّل شروع انقلاب و حوادث پانزده خرداد و ایّامی که امام در زندان بودند، چه بسا سازشهایی هم در این زمینه صورت گرفته بود. و شاید، بعضی از قضایای تاریخی بتواند این مسئله را ثابت کند. مثلاً کسانی ادّعا کرده اند:

در آن ایّامی که آقای شریعتمداری - به عنوان مهاجرت - در تهران بود، تماسهای مشکوکی با اشخاص و شخصیتهای وابسته به رژیم داشته است. حتّی بعضی مدّعی هستند که مذاکرات پنهانی ایشان با مظفر بقایی را شنیده اند و می دانند چه حرفهایی ردّ و بدل شده است.

البته مظفر بقایی، یکی از چهره های آن زمان بوده، که سعی داشته خودش را به عنوان انقلابی جا بزند. ولی شخصیتهای رسمی رژیم هم، تماسهایی با ایشان داشته اند، یکی از اینها، پاکروان - رئیس ساواک - بوده است.

تمام اینها نشانگر آن است که رژیم مشغول کار بوده است. چنین نبوده که گذاشته باشند انقلاب، سیر طبیعی خودش را داشته باشد و امام هم، در یک چنین فضایی آزاد می شوند. احتمالاً آزادی امام با آن سهولت - و علیرغم اینکه در اوائل دستگیری صحبت از اعدام ایشان بود - به این طمع بود که بتوانند زیر پای این تفکر و حرکت را در قم، خالی کنند. این، باطن قضایا بود. البته آن حالت ظاهری که بر قم و همه کشور حاکم بود. عبارت بود از خوشحالی مردم از آزادی امام و رفت و آمد شخصیتهای مختلف و دیدارشان با ایشان. این یک حالت ظاهری بود.

آنوقت، دارالتبلیغ یکی از چیزهایی است که به نظر می رسد میوه همان حرکت باطنی بوده باشد. امام هم از این قضیه آگاه شد، و یا احساس کرده بودند. و لذا، در سخنرانی اوّل بعد از آزادی، به این قضیه اشاره کردند. البته آن زمان قرار بود رژیم، چیزی به نام «دانشگاه اسلامی» بسازد، که امام در سخنرانی خود فرمودند:

اینها می خواهند دانشگاه اسلامی بسازند، این دانشگاه اسلامی است، پس چرا خرابش می کنید؟! (و اشاره کردند به مدرسه فیضیه)!

درست بعد از این ایّام بود که مسئله دارالتبلیغ مطرح شد. آنطور که در ذهنم

هست، امام به صورت غیر رسمی با دارالتبلیغ مخالفت کرده بودند. در افواه معروف بود که امام پیغام داده اند برای شریعتمداری، که شما نام اینجا را دارالتبلیغ نگذار، یک مدرسه ای باشد از مدارس حوزه! این، می رساند که امام آگاه بودند که رژیم می خواهد آن حرکت را آغاز کند و می دانستند که هر چیزی عنوانی مثل دارالترویج، دارالتبلیغ و یا دانشگاه اسلامی داشته باشد، در همان راستا به کار گرفته می شود.

لذا امام مخالف بودند، آقای شریعتمداری هم قبول نکرده بود. طلاب جوان و انقلابی نیز از دست آقای شریعتمداری خیلی عصبانی بودند و گویا در همان زمانها، مخالفت‌های علنی و توهین و فحش به ایشان، شروع شده بود. در همان ایام بود که امام در سخنرانی خود فرمودند: اگر شطر کلمه ای علیه علما گفته شود که بوی اختلاف از آن برآید، ولایت بین شما و خدا قطع خواهد شد.

در آن زمان، اینطور تفسیر می شد که احتمالاً منظور امام، همان تندیهایی است که بعضی نسبت به شریعتمداری می کنند. شاید امام امیدوار بودند که بتوانند آقای شریعتمداری را از آن حرکت باز دارند و دوباره به راه بیاورند ... این، چیزی است که به عنوان تبیین کلی آن ایام، به ذهن من رسید.

[حجة الاسلام آقای محمد جعفری گیلانی]: «مطالعات فرهنگی»

استراتژی کلی رژیم در آن زمان، این بود که در رهبری تجزیه ایجاد کند و همانطور که می دانید وحدت مرجعیت، در زمان آیت الله بروجردی تمرکز پیدا کرده بود. لذا، بعد از فوت آقای بروجردی، دکتر امینی - نخست وزیر وقت - به قم آمد و به خانه مراجع رفت. و اصلاً، حرکتش بر این اساس بود، دنبال مَهره ای می گشتند که از آن استفاده کنند.

بهترین مَهره ای که آنها به دست آوردند، آقای شریعتمداری بود. رژیم، شریعتمداری را حسابی به کار گرفت. دلایل این قضیه زیاد است، که یکی از آنها همین جریان ریشه ای «دارالتبلیغ» است.

خدای رحمت کند شهید محمد منتظری را، او اولین کسی بود که پرچم ضدیت و مخالفت با دارالتبلیغ را به دوش گرفت.



ابتدا در جلسات خصوصی و سپس، به صورت اعلامیه و نشریه مخفی علیه دارالتبلیغ شروع به کار کرد. حتی در یک جلسه ای، آقای شریعتمداری سخت به آیت الله منتظری اعتراض کرده بود، که پسر شما علیه دارالتبلیغ من اعلامیه پخش می کند و از این حرفها!

در این زمینه، نقطه ضعفهایی وجود داشت که من به آنها اشاره می کنم: در آن زمان، تبلور مرجعیت شاخص، در این بود که مثلاً عده ای از اقطاب و شخصیت‌های حوزه به او تمایل داشته باشند، این یک بُعد قضیه بود.

دوم، مجلس ترحیم گرفتن‌ها بود، که معیار بدی بود. سوّم، شلوغی نماز و جماعات بود که متأسفانه، بعضی از مراجع در این زمینه تلاش می کردند.

مسئله مهمتر از اینها، مسئله دادن شهریه بود. خوب، این معیارها را امام، در ظاهر نداشت. و واقعاً، یکی از فضایل امام این بود که همیشه در جهت عکس این ضوابط حرکت می کرد. مثلاً در رابطه با مجلس ترحیم آیت الله بروجردی، یادم می آید که امام در روز بیست و پنجم فوت ایشان، مجلس گرفت. آن هم، بخاطر حرکتی بود که آقای جعفر سبحانی در قم انجام داد. ایشان گفته بود که امام پول ندارد، ما برویم پول جمع کنیم [و مجلس ترحیم بگیریم]. و بعد، امام فهمیده بود و چهار صد تومان به آقای اشراقی داده بود، که بروید مجلس ترحیم بگیرید!

اصلاً، امام به تمام این معیارهایی که آن روز برای یک مرجع مطرح بود، پشت پا می زد، در واقع، این مرجعیت بود که به دنبال امام می رفت و امام، دست ردّ بر سینه اش می زد!

یادم هست بعد از اینکه امام آزاد شدند، توی خانه شان نماز می خواندند و پُر می شد. تیپ هایی امثال من اصرار داشتیم که امام در خانه نماز نخوانند و مثلاً بیایند و در مسجد اعظم، اما ایشان به این مسئله هیچ اعتنا نکردند. مثلاً همین «مسائل مستحده» را، امام توی منزلشان درس می گفتند، که درس بی نظیری بود.

شاگردان ایشان هر چه اصرار کردند که در بیرون درس بگویند، قبول نکردند. و نیز، در گرفتن مجالس ترحیم، امام اصلاً به این مسئله عنایت نداشتند. یعنی

امام، تمام آن معیارها را برهم ریختند.

بعد از آزادی امام در قضایای پانزدهم خرداد، تمام توجه مردم به امام بود. در همین ایام بود که رژیم، مسئله دانشگاه اسلامی را مطرح کرد و امام، در یک نطق شدید اللحنی فرمودند: هر کس وارد این دانشگاه بشود، من تفسیق می کنم ... ، که متن آن موجود است. بعد از اینکه رژیم در این مسئله عقب نشینی کرد، زرمه شد که دانشگاه اسلامی را باید در مشهد ایجاد کنیم، در همین اوضاع و احوال بود که دیدیم آقای شریعتمداری می خواهد همان دانشگاه را به نام «دارالتبلیغ» پیاده کند. اینجا بود که طرفداران امام فعالیت خود را شروع کردند. مثلاً مرحوم ربانی املشی نسبت به این مسئله، خیلی پرخاشگری داشت.

حتی کاربجایی رسید که آقای مکارم و سبحانی خدمت امام رفته و از دست یک عده ای شکایت کردند، تصادفاً همان موقع آقای ربانی املشی هم می رود و خدمت امام می بیند این دو نفر، اینطور مطرح کرده اند که بله، عده ای دارند علیه آقای شریعتمداری بد و بیراه می گویند، توهین می کنند و چنین و چنان!

آقای ربانی گفته بود: آقا! اینها دروغ می گویند، چنین چیزی نیست، اینها دارند شما را ناراحت می کنند. آخر، بگوئید چه کسانی این کارها را می کنند؟

در اینجا، آقای مکارم به آقای ربانی می گوید: بله، یکی از آنها خود شما هستی که به این قضایا دامن می زنی! (این قضیه را آقای ربانی برای من تعریف کرد).

امام در جلسات خصوصی فرموده بودند: من فعلاً از این ناحیه احساس خطر نمی کنم، اگر احساس خطر بکنم، با دست طلبه ها، دارالتبلیغ را ویران می کنم و هر آجرش در دست یک طلبه خواهد بود! با این تهدید امام، آنها عقب نشینی کردند و افراد خوشنامی که ثبت نام کرده بودند، دیگر در جلسات دارالتبلیغ حضور پیدا نکردند.

دست اندرکاران دارالتبلیغ فعالیت زیادی را شروع کرده بودند. آنها از میان طلبه های حوزه، عده ای را انتخاب می کردند و می بردند آنجا و شهریه هم می دادند.

بعضی هم چون در مضیقه مالی بودند، می رفتند. اما دارالتبلیغ دیگر از رونق افتاد، مخصوصاً بعد از تبعید امام - که طلبه ها خیلی فعال برخورد کردند - دیگر

آن جاذبه روزهای اول را پیدا نکرد و کم کم رو به افول گذاشت و شکست خورد. و بعدش، به صورت مرکز پخش کتاب و جزوات و اینها درآمد. یعنی دارالتبلیغ، عملاً تبدیل شد به انتشارات!

البته مخفی نماند که اینها در یک برهه‌ای از زمان، سوء استفاده کردند [و افراد را می‌خریدند]. زمانی که مهندس بازرگان و اینها در زندان بودند، شریعتمداری با آنان ارتباط تنگاتنگ داشت و بطوری که بعدها معلوم شد، شریعتمداری برای آنها در زندان پول می‌فرستاد.

من در سال ۱۳۵۲، آقای دکتر شیبانی را در زندان دیدم. در آنجا مسائلی - و از جمله جریان شریعتمدار - مطرح شد.

گفتم: شما یک مدّعی از ایشان حمایت می‌کردید؟ گفت: نه، الآن دیگر حمایت نمی‌کنم، شریعتمداری برای ما پول می‌داد و ما، درک دیگری از ایشان داشتیم و حالا چیز دیگری برای ما روشن شده است! جهتش هم این بود که آقای محمد جواد حجتی از شریعتمداری طرفداری می‌کرد.

حتی یک تضادی در بند شش بین آقای حجتی و مرحوم ربانی شیرازی پیش آمده بود و ایشان آقای ربانی را می‌کوبید. وقتی من وارد زندان شدم، آقای ربانی به من گفت: اطلاعاتی که درباره شریعتمداری داری، به آقای حجتی بگو!

آقای حجتی، همه اش دنبال این بود که یک نقطه ضعفی از امام پیدا کند. وقتی من می‌گفتم: شریعتمداری این اشتباه را کرده، اینجا چنین کرده، آنجا چنین کرده؛ می‌گفت: مثلاً امام اشتباه نکرده است؟ می‌گفتم: نه! ما چیزی از امام نداریم.

می‌گفت: نه! نمی‌شود، آخر مگر امام معصوم است و ...

اینها گوشه‌ای از درگیریهایی که داخل زندان بود.

[حجة الاسلام آقای عبدالمجید معادیخواه]:

از جمله سیاستها و تاکتیکهایی که امام، بعد از آزادی برای گرم نگه داشتن تنور مبارزه به کار می‌گرفتند، دید و بازدیدهای ایشان بود. یعنی معمولاً افراد



متشخصی که از امام دیدن کرده بودند، ایشان مقید به بازدید بودند و به نظر می‌رسید که امام روی این مسئله عنایت هم دارند.

آن موقع، تقریباً همه نیروهای مذهبی به ایشان عشق می‌ورزیدند و طبعاً هر جا می‌رفتند، یک اجتماع عظیمی به وجود می‌آمد. یک یک علمایی که از امام دیدن کرده بودند، ایشان طبق برنامه مقید بودند که از آنها بازدید کنند.

یک مورد را من خودم شاهد بودم و آن، بازدید بود که ایشان از آقای حاج شیخ محمد صادق تهرانی و آقای اسلامی به عمل آوردند. اینان، دو نفر از ائمه جماعت پائین شهر قم بودند. آقای اسلامی در مسجد «میرزای قمی» نماز می‌خواند و آقای تهرانی در مسجد «جامع». امام در یک روز به بازدید این دو نفر آمده بودند. و یادم هست که جمعیت زیادی در محل مسجد جامع اجتماع کرده بود، که هر کسی را تحت تاثیر قرار می‌داد.

من آن روز در سنین نوجوانی بودم، حدود شانزده - هفده سال داشتم. خیلی به امام علاقمند بودم، اصرار داشتم که هر طور شده، خودم را به ایشان برسانم و [مثلاً به عنوان تبرک]، به عبای ایشان دست بزنم. به هر حال، خودم را به امام رساندم و دستم را به عبای ایشان کشیدم، امام برگشتند و یک نگاهی کردند، اصلاً یک هوشیاری خاصی داشتند ...!

بعد، همراه ایشان به منزل حاج شیخ محمد صادق تهرانی آمدم. در یک قسمت از حیاط، ایوان مستطیل شکلی بود که امام آمدند و مقداری آنجا نشستند و بعد برخاستند و بیرون آمدند.

معمولاً ایشان هر هفته، یکی - دو تا از این ملاقاتها داشتند و به محله‌های مختلف قم می‌رفتند. این بازدیدها، از دو جهت مؤثر بود: یکی اینکه پایگاه مردمی آن روحانی را در آن محل تقویت می‌کرد. یعنی خواه و ناخواه، آن شخص قدرت بیشتری پیدا می‌کرد برای حمایت و همکاری با مبارزین. و دیگر اینکه مردم و جامعه را گرم نگه می‌داشت.

یک حرکت دیگری که امام داشتند، جواب نامه‌ها و تلگرافها بود. ایشان در این جوابها، معمولاً روشنگریهایی داشتند و از روی بعض مسائل پرده بر می‌داشتند. یک حرکت دیگر هم بود و آن دیدارهایی بود که به صورت دسته جمعی صورت

می گرفت و امام، بعد از حضور در این دیدارها، صحبت‌هایی می کردند که آن سخنان، در حفظ شعله حرکت و نهضت خیلی موثر بود. این چند مورد را بخصوص یادم هست.

علاوه بر اینها، یک حرکتی بود که در مسجد امام حسن عسکری قم شروع شد. دهه سخنرانی گذاشتند و سخنرانان در آنجا منبر می رفتند. در این سخنرانیها، نوعی - نوآوری و سنت شکنی وجود داشت. یعنی برخلاف سخنرانیهای متداول و معمول آن روزگار بود. این از مواردی است که تاثیر نهضت بر وضع تبلیغات و منبرها را نشان می دهد، که باید در خاطرات باز و روی آن تحلیل شود.

بعد از قضیه پانزده خرداد و حرکت امام، منبرها تحت تاثیر قرار گرفت. طرح مسائل سیاسی و اجتماعی بر روی منبرها، چیزی است که بعد از قیام امام به چشم می خورد.

از قدیم، مسجد امام پایگاهی بود که در ارتقاء افکار عمومی قم - و طبعاً افکار عمومی ایران - خیلی مؤثر بود. زیرا شهر قم، یک شهر زیارتی بود که مردم از نقاط مختلف به اینجا می آمدند. و یکی از مراکزی که زوار در آنجا جمع می شدند و منبرها در آنجا صحبت می کردند، همین مسجد امام بود.

مثلاً در زمان مرحوم آیت الله بروجردی، مشخصاً آقای حاج انصاری و آقای تربتی و اینها، در مسجد امام منبر می رفتند. نقش دیگری که مسجد امام داشت، نقش «چهره سازی» بود. یعنی منبرهایی را که می خواستند مطرحشان کنند و مشهور شوند، اینها را به مسجد امام می آوردند و منبر می رفتند، که بعداً کم کم مطرح می شدند ...

\*\*\*

### چند خاطره دیگر در مورد دارالتبلیغ

۱ - حجة الاسلام مهدی فیض که خود از اصحاب بیت آیت الله خمینی بوده

می گوید:

یک روز ایشان به من فرمودند: «به آقایان [اصحاب بیت] بگوئید امروز هنگامیکه





ظهر مردم رفتند آقایان [اصحاب] باشند، من کاری با آنها دارم». من به آقایان عرض کردم: امروز نروید، آقا کاری با شما دارند، ظهر شد. در حیاط بسته شد، از همین بیرونی [بیت] از پله که می رفتیم پائین، دست چپ اتاقی بود، [در آنجا] اشخاصی که کاری داشتند به حضور ایشان می رسیدند، دست راستش هم اتاقی بود که معمولاً کسی توی آن اتاق نمی رفت، آن روز ایشان توی آن اتاق بودند همه اصحاب بیت آمدند [اسامی بعضی از آنها که یادم هست] آقایان اشراقی، خادمی، محفوظی، رسولی، صانعی، شیخ محمد صادق تهرانی و قرهی و ... بودند. آنروزها سروصدا درباره دارالتبلیغ زیاد بود و گویا آقای شریعتمدار به ایشان گله کرده بود که «اطرافیان شما درباره دارالتبلیغ و درباره من حرفهایی می زنند»، این را من احتمال می دهم، آنروز هنگامیکه خدمت آقای خمینی رسیدیم ایشان فرمودند: اینجا منزل من هست یا نیست؟ عرض کردیم بله، فرمودند:

تا آقایان در منزل من هستند من راضی نیستم در اطراف دارالتبلیغ صحبتی بکنند، من پیغامی به ایشان داده ام که فعلاً دارالتبلیغ را افتتاح نکنند تا بعداً ببینیم چه می شود.

۲- حجة الاسلام محمد جعفری در مورد دارالتبلیغ و اختلاف بین آقای شریعتمدار و آیت الله خمینی و میانجی گری علامه طباطبائی خاطره ای دارد که می خوانید:

... بعد از آزادی آقای خمینی و مسئله مخالفت با دارالتبلیغ جمله معروفی نقل شد از آقای خمینی که اگر روزی من تشخیص بدهم آنجا چه هست، ضد اسلام است و در راستای دربار و ساواک است خودم کلنگ می زنم، هر آجری دست طلبه ای و خودم اول اقدام می کنم.

سر این جریان بهر حال اختلافاتی بالا گرفت و مرحوم آیت الله علامه طباطبائی میانجی قضیه بود که مسئله را حل نماید و گویا آقای خمینی و شریعتمدار نمایندگی داده بودند به آقای علامه طباطبائی که نقطه نظرات [آنها را] نزدیک نماید و قضیه حل شو. این جریان مدت زیادی طول کشید، [مرحوم علامه]

می رفت منزل شریعتمداری مطالب آقای خمینی را منتقل می کرد و می رفت منزل آقای خمینی و مطالب شریعتمدار را [می رسانید] تا آنکه لحظات آخر آقای خمینی فرمودند:

پس اگر شریعتمدار منظورش این است [این] چیزی نیست که دستگاه می خواست، این اسم دارالتبلیغ را عوض کنید و اسم دیگری روی آن بگذارند از منزل شریعتمدار می آید منزل آقای خمینی که مسئله را تمام کند خدمت آقای خمینی بودیم که از آقای شریعتمداری پیغام می فرستند که بنده نمایندگی خودم را لغو کرده ام [که علامه دیگر نماینده من نیست] و این مسئله صدا کرد و مشخص شد که آقای شریعتمدار فکر خودش نبوده و تاسیس دارالتبلیغ که دستگاهی در خود حوزه و جدا از تشکیلات حوزه باشد به ایشان الغاء شده و این در راستای همان خواست دستگاه شاه [دانشگاه اسلامی] بوده و لذا به آن نقطه حساس که رسیدند شریعتمدار نمایندگی خودش را لغو کرد و در پایان مجبور شد برگردد.

یاد: لغو نمایندگی را از چه کسی نقل می کنید؟

آقای محمد جعفری:

راوی این قضیه مرحوم حاج آقا مصطفی خمینی بودند [علاوه بر ایشان] پسر آقای شریعتمداری که اکنون در آلمان است نیز چگونگی آنرا نقل کرد.

۳- حجة الاسلام والمسلمین محمد علی گرامی در مورد دارالتبلیغ می گوید:  
آقای خمینی گفتند اسم دارالتبلیغ را بردارند بگذارند مدرسه آیت الله العظمی شریعتمداری.

و در جای دیگری آقای گرامی می گوید:

در قضیه دارالتبلیغ حاج آقا مصطفی آمد میدان!

[حاج آقا مصطفی] به من می گفت: آقای شریعتمداری لب پرتگاه است، درست لب پرتگاه، درست یک تکان دیگه مونده بره اون ته!

می گفت: این مسئله ای نیست اگر ما بگیریم مردم می ریزند آجرهاش [دارالتبلیغ را] را هم می برند ولی آقام صلاح نمی دونه.

آقای گرامی در جای دیگری می گوید:



یکی از همون شبها که خیلی سروصدا بود [به مناسبت جشنهای چهارم آبان] ما از شدت نگرانی رفتیم منزل آقا [آیت الله خمینی] از پله رفتیم پائین در آنجا آقایان مرحوم سعیدی، انصاری شیرازی، شیخ عباس پورمحمدی [که در رفسنجان است] بودند خیلی از اوضاع ناراحت بودیم، از سروصدای جشن و این حرفها [جشن چهارم آبان] توی این اوضاع دارالتبلیغ هم گل کرده بود و خیلی نگران کننده بود، مرحوم آقای سعیدی گفت این آقایان آمده اند راجع به دارالتبلیغ صحبت کنند، ورقه ای بغل دست آقا بود، گفت اینو آقای طباطبائی نوشتند برای حل اختلافات بعد ورقه را خواند، پیشنهاداتی بود که من عین جملات آقای طباطبائی یادم نیست ولی بعضی از اصلاحات مورد نظر آقای خمینی یادم هست، از جمله نوشته بود:

«دارالتبلیغ» آقا نوشتند حرف خوبیہ اما اسم را بردارند، بگذارند مدرسه آیت الله العظمی شریعتمداری، [ایشان می فرمودند:] ما از کلمه «دارالتبلیغ» سوء خاطره داریم، ظاهراً یک مقدماتی در ذهن آقایون از این اسم بود که [مورد نظر رژیم و ساواک بوده].

در مورد مواد دیگر [پیشنهاد اصلاحی آقای طباطبائی] آقای خمینی فرمودند من موافقم اما آنرا روی کل حوزه پیاده کنید، یک جا را از بقیه جدا نکنید، بعد هم فرمودند: من این روزها فکر این حرفها نیستم [نگران کاپیتولاسیون بودند] البته ایشان هنوز قضیه کاپیتولاسیون را برملا نکرده بود، قضیه خصوصی بود، گفتند من اصلاً خواب ندارم، تعبیر ایشان این بود که تعجب است مردم چرا ساکت اند، باید مردم بریزند توی بازارها پیراهن هایشان را پاره کنند، بعد گفتند: اگر در این کار صد هزار نفر هم کشته شود جا دارد.

#### ۴- حجة الاسلام والمسلمین علی دوانی می گوید:

سابقه طرح مرکزی برای تبلیغ احکام اسلام. از زمان آقای بروجردی مطرح بوده. ما همان موقعی که با آقایان قم راجع به دگرگونی و تحوّل حوزه علمیه [قم] صحبت می کردیم، راجع به [تأسیس] مرکزی برای تربیت نویسنده و گوینده و خطیب [هم طرح و برنامه داشتیم]، می گفتیم [گویندگانی تربیت



شوند] که حداقل بر یک زبان خارجی، انگلیسی یا اردو [مسلط باشند] می گفتند حدود صد میلیون اردو زبان سنی و شیعه در پاکستان و هندوستان داریم و باید از قم [مبلغینی] که زبان اردو بدانند به آنجا بروند و از آنجا هم استاد [زبان] بیاوریم، این [طرح را] چند بار در طومارهایی [از جانب] هیئت مدرسین، به مرحوم آیت الله بروجردی یادآور می شدیم، آنروز هنوز عنوانی برای این مرکز نمی دانستیم، می گفتیم جائی و بودجه ای برای این مؤسسه اختصاص بدهند [با هدف] تربیت خطیب و گوینده، مثلاً آقای فلسفی [در آنجا] استاد باشد، دستور و فن خطابه را تدریس بکند و خطبای حرفه ای و کلاس دیده برای حوزه تربیت بشوند، خطبائی که زبان روز و اطلاعات و آگاهیهای [لازم] را بدانند و حتی الامکان نویسنده باشند.

جلسات متعددی گرفتیم، مرحوم آیت الله بروجردی دستور [تاسیس] اصلش را صادر کردند، یادم است جلسه ای در حضور آیت الله بروجردی و شرکت عده زیادی از فضلاء آنروز قم از جمله آقای حاج شیخ اکبر هاشمی رفسنجانی، در منزل حاج شیخ مهدی حائری تهرانی، تشکیل شد و آقای فلسفی به آقای بروجردی گفت:

برحسب تقاضای شما فضلا گفته اند جلسه ای بگیریم و برای مدرسه و عظم و خطابه فکری بکنیم، آقای بروجردی گفتند: تا نتیجه گرفته نشود سروصداراه نیندازید، شخصی بود به نام حاج سید مصطفی کاشفی، جریان را شنید و سروصدای آترا در خارج [از جلسه] منتشر کرد و به گوش آقای بروجردی رسید، مرحوم آقا هم گفت حالا که سروصدایش پیچیده تعطیل کنید.

در زمان آقای بروجردی تعطیل شد یکی دو ماه بعد آقا مرحوم شدند، بعد از فوت آقای بروجردی رفتیم آقای شریعتمداری را دیدیم، ایشان بی میل نبودند، حالا [بنا بر چه انگیزه ای؟] یا واقعاً خیال می کرده خدمتی است؟ یا برای پیشرفت کارشان؟ ولی هنگامیکه تاسیس مکتب اسلام یا دارالتبلیغ را پیشنهاد کردیم [شریعتمدار] اصلش را قبول داشت ولی می ترسید، می ترسید به ضررش تمام بشود بعد خود من رفتم گفتم: آقا دیدید وقتی بحث [تاسیس] مکتب اسلام را می کردیم که حوزه مجله ای داشته باشد شما می ترسیدید [ولی] با یک فراز و

نشینی دوره اش طی شد و [سرانجام] منتشر شد و حالا [نوبت] کار مدرسه و عظم و خطابه است، ایشان گفت: «برایمان حرف در نمی آورند؟ چیزی نمی گویند؟» گفتم: هر کاری بکنیم حرف در می آورند ولی باید گوش نکرد، گفت: «اقدام بکنید»، اول قرار بود [محلّ احداث آن] طرفهای پمپ بنزین باشد، گفتیم آقا اینجا بیرون قم، تو بیابان است بعد رفتیم در خیابان صفائیه یک زمینی از آقای تولیت گرفتیم، زمین موقوفه ای بود [حدود] هزار و پانصد متر، آنرا اجاره کردیم. حیاطش برای سینمای تابستانی خوب بود سالن بزرگش هم برای سینمای زمستانی، صریحاً هم، حروف چینها به هم آهسته می گفتند چون کوچه آقازاده محلّ عبور و مرور حاج آقای خمینی است، نزدیک منزل آیت الله شریعتمداری و آیت الله آملی و آیت الله داماد است، اینجا را می خواهند سینما کنند، بلندگویش را هم بگذارند در وسط میدان که سروصدای این خواننده ها و فیلم و این حرفها، و جهة آقایان را تحت الشعاع قرار بدهد؟! من همان موقع رفتم آقای شریعتمداری را دیدم، گفتم، آقا ما رفتیم، در این زمین موقوفه کلنگ زدیم برای ساختمان دارالتبلیغ، ولی آنجا عملی نیست و خوب است که این مهمانخانه ارم را بخرید، (چون اونهم در اختلاف شرکاء واقع شده بود و یکسال بود که تعطیل بود) ایشان گفت که چه قدر می دهند؟ گفتم: یک میلیون، گفت: از کجا بیاوریم؟ گفتم: این آقایان تجار تهران جمع بشوند پول آنرا بدهند و به مرور ایام ما پول جمع می کنیم و پول این [تاجرها را] می دهیم ایشان گفت می ترسم حرف برایمان در بیاورند، گفتم هر جا را شروع کنیم این حرف هست، گفت پس آقای مکارم و آقای سبحانی را [هم] ببینید، یادم است آقایان مکارم و سبحانی را دیدیم و آنها هم رسیدند، گفتند اینجا را اگر بکنیم آن مدرسه، خیلی جلو چشم است، سروصدا بلند می شود.

گفتم اگر عقیده دارید یک همچو کاری در حوزه شروع بشود محکم بایستید، و اگر هم عقیده ندارید، در پمپ بنزین و در زمین موقوفه یک همچو ساختمانی درست نمی شود، بعد هم رفتیم تجار تهران را دیدیم، آنها را حاضر کردیم پولش را دادند و آنجا را خریدند نهصد و پنجاه هزار تومان پول آن شد، پنجاه هزار تومان هم از پول خمس آقازاده و شریکش (که می گفتند بروجردی است) که

بخشیدند، اینجا را که خریدیم، شروع شد به برنامه ریزی، اساتیدی آمدند و درس دارالتبلیغ تعیین شد.

آقای فلسفی بنا بود برای [تدریس] وعظ و خطابه بیایند ولی چون سروصدا در قم پیچید یک دفعه دیدیم در قم گفتند حاج آقا خمینی فرموده اند: اینجا دانشگاه اسلامی شاه است و من می دهم اینجا را خراب کنند.

رفتیم خدمت آقای خمینی، گفتم حاجی آقا راجع به دارالتبلیغ چیزی فرموده اید؟ [ایشان] فرمودند: «از تهران آمدند و یک چیزهایی به من گفتند، من گفتم اگر راست باشد من جلوی آن را می گیرم»

گفتم: من از آنچه در زیر پرده هست اطلاعی ندارم، ولی حقیقت [تأسیس دارالتبلیغ] این است که این [تأسیس] هنر آقای شریعتمداری نیست، شبی (عید غدیر) من، آقای سبحانی و آقای مکارم رفتیم به ایشان [شریعتمداری] اصرار کردیم و ایشان خیلی [از این کار] می ترسید و جرات این کار را نداشت، ما که شاگرد شما هستیم [خطاب به آقای خمینی] این کار را شروع کردیم، حضرتعالی بیایید با ایشان [آنجا را] اداره کنید و یا ایشان را می گذاریم کنار [شما به تنهایی اداره کنید]، ایشان فرمودند: «من حالا نفیاً و اثباتاً نظری ندارم.»

\*\*\*

پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی

## اولین سالگرد پانزده خرداد

در همین اوضاع و احوال علم شدن دارالتبلیغ، می رسیم به اولین سالگرد پانزده خرداد، حاج مهدی عراقی که در جریان صدور اعلامیه علما بوده، از راه های پریچ و خمی که یک اعلامیه می توانسته طی کند تا به امضاء؟! برسد، می گوید:

قرار شده بود حاج آقا یک اعلامیه مناسب ۱۵ خرداد صادر کند سه روز یا چهار روز مانده به ۱۵ خرداد حاج آقا فرستاد عقب یکی دو تا از بچه ها وقتی رفتند آنجا گفتش من یک چیزی نوشته ام پهلوی مصطفی است بگیرید.

ما رفتیم دیدیم دو تا اعلامیه نوشته شده است یکی اش خیلی تند است یکیش نسبتاً از جهت حاد بودن سطحش پائین تر است بعد گفتند که من این اعلامیه را نوشتم آقایان حاضر نشدند هیچکدام زیرش را امضاء کنند دومی را هم نوشتم باز

هم حاضر نشدند نمیدانم چکار کنم .

پیشنهاد شد در آنموقع به حاج آقا که اگر آقایان مقیم مشهد یعنی آقای میلانی و حاج آقا حسن قمی امضاء کنند نظر شما تامین است؟

این آقایان هم امضاء نکردند، نکردند دیگه، ایشان گفتند که وقت کم است حداقل این اعلامیه باید یک روز قبل از ۱۵ خرداد، دو روز قبل از آن پخش بشود و آن افرادی که آنجا بودند گفتند از این جهت شما خیالتان راحت باشد جوری برنامه را تنظیم ... [می‌کنیم که به موقع از چاپخانه بیرون بیاید، ما متن را گرفتیم بردیم] دادیم چاپخانه حروف این را چیدند، فقط منتظر امضا شد که پای آن دو تا امضاء داشته باشد یا سه تا و چی باشد فردا صبح دو تا از برادرها را فرستادیم رفتند مشهد، قرار شد یکی شان با همان هواپیما که می‌رود برگردد و در ضمن تلفنی هم با ما تماس بگیرند که ببینند چی شده .

اینها رفتند و اعلامیه را داده بودند آقای میلانی هم امضاء کرده بود و بعد هم برده بودند حاج آقا حسن امضاء کرده بود و فوراً از رویش داده بودند فتوکپی برداشته بودند یکی تو جیب این برادر، بود یکی اش هم توی جیب آن برادری که با ترن میخواست بیاید که اگر در برگشتن این با اشکالی، چیزی بر خورد کرد، آن یکی فردا برسد، تلفن هم شد، ساعت یک و ده بیست و دقیقه بود که از مشهد تلفن شد که «رفته ایم مریضخانه و حاج آقا که تصادف کرده بودند باهاشان ملاقات کردیم و حالشان نسبتاً خیلی خوب است من داداشم را فرستادم» ما فهمیدیم کار تمام شده است . نزدیک ساعت ۲/۵-۲ بود آنکه با طیاره برگشته بود رسید صبح راس ساعت ۹ رفت و بعد از ظهر ساعت ۲/۵-۲ آمد تقریباً رفت و برگشت اش ۵ ساعت طول کشید به مجردی که رسید ما نامه را برداشتیم رفتیم .

البته با ماشینی که رفتیم، ماشین کرایه بود . آقای میلانی دو تا نامه نوشته بود یکی واسه آقای خمینی نوشته بود یکی واسه شریعتمداری ما فوراً نامه را گذاشتیم جلو آقا با امضاء آقا فرمودند تلفن بزنید به آقای شریعتمداری یا ایشان تشریف بیاورند اینجا یا من بروم خدمتشان ، حاج آقا مصطفی خدا پیامرز گفت نه ، احتیاجی نیست من میبرم خدمتشان امضاء بکنند و میآورم گفت باشد ببر امضاء کنند و بیاور .



می‌رود پهلوی شریعتمدار، اولین کاری که میکنند آن نامه آقای میلانی را میدهد بهش، بعد هم میگوید این نامه را امضاء کنید (آقای میلانی نوری آن نامه صحبت از وحدت و اتفاق و اتحاد و یکپارچگی کرده بود گفته بود که اگر ما بتوانیم حتی یک اجازه امضاء هم از نجف داشته باشیم خیلی خوب است حداقل یکی دو امضاء از نجف پای اعلامیه هایمان باشد که این روح و قدرت را ما بتوانیم برسانیم)، شریعتمدار از این پیشنهاد استفاده میکند میگوید خیلی خوب است پس اجازه بدهید ما یک کسی را بفرستیم نجف یک چنین اجازه ای بگیرید بیاید آقا مصطفی گفت شما که اهل مبارزه ای این اعلامیه باید فردا منتشر شود برود، تازه می‌خواهید یک کسی را بفرستید نجف؟ بقول یارو گفتنی «درخت بعد از عید برای گل منار خوب است» دیگر، به چه درد می‌خورد وقتی از نجف برگردد؟ اصلاً نمی‌خواهد شما امضاء کنید. اعلامیه را بدهید بمن گفت نه، پس بگذار پیش من، بروم نماز برمیگردم امضاء میکنم و پس میدهم من به آقا مصطفی گفتم به جای اینکه اعلامیه را اینجا بگذاریم میبریم پیش آقا نجفی امضاء بکنند، بعد دوباره می‌آوریم پیش ایشان.

بردیم پیش آقا نجفی و او زود امضاء کرد - ما ماندیم، نماز مغرب، که تمام شد به حاج آقا مصطفی گفتم اعلامیه را ببر پیش شریعتمدار امضاء کند. رفت دید شریعتمدار نیامده است ساعت ۸ شد نیامد ساعت ۹ شد نیامد ساعت ده شد نیامد دیگر حاج آقا خیلی عصبانی شده بود نزدیکهای ساعت ۱۱ شریعتمداری پیدایش شده بود، حالا کدام قبرستانی رفته بود، معلوم نبود.

ساعت ۱۱ که پیدایش شد حاج آقا مصطفی گفته بود شما که ما را بدبخت کردی، کجا بودی؟ گفته بود خبرهای موحشی رسیده که من صلاح نمیدانم خود حاج آقا هم این اعلامیه را بدهد. خلاصه اعلامیه را امضاء نکرده داد دست حاج آقا مصطفی برداشت آمد، تقریباً ساعت ۱۱/۳۰ بود که حاج آقا این جور بمن فرمودند که فلانی از این ساعت مواظب خودت باش چون این اعلامیه را آقای شریعتمداری امضاء نکرده است از ایندگر که بیرون میروی برایت احتمال خطر هست تا بررسی به تهران توجه داشته باش.

ما گفتیم شما دعا کنید خدا کریم است، درست میشود. ما اعلامیه را گرفتیم





آمدیم بیرون و بان راننده ای که با ما بود گفتیم که اولاً تو بگو از تهران آمده ایم و حالا هم برمیگردیم و این را اصلاً نمی شناسم.

مضافاً اگر اتفاقی، چیزی افتاد میروی فلانجا توی چاپخانه میگوئی این چهار تا امضاء را بگذارند زیرش. بقیه اش را هم کارت نباشد. رفتیم از شهر قم خارج شدیم و خوشبختانه جریانمی واسه مان پیش نیامد رفتیم ساعت دو بعداز نیمه شب توی چاپخانه تاصبح، اعلامیه ها را ساعت ۶-۶/۵ آوردیم بیرون. سر ساعت ۸ یک فردی بود بنام آقای مصدقی که بیشتر رساله های آقا و کارهای چاپی آقا با او بود از طرف ساواک میریزند و مصدقی را میگیرند میبرند پهلوی مولوی و مولوی هفت هشت تا فحش و مشت و چک و لگد و اینها باو میزنند و میگویند دیشب ساعت ۱۱-۵/۱۱ اعلامیه از خانه آقا آمده بیرون، بگو ببینم کجا زیر چاپ است؟ میگوید به پیر به پیغمبر روحم اطلاع ندارد. مولوی میگوید فایده ندارد بعد از یک فصل کتکی که میخورد میگوید اجازه بدهید بروم یک تحقیقی بکنم منکه نمیدانم میگویند باشد برو اگر تا ظهر خبری نیآوری پدرت را در میآوریم.

آمد بیرون و جریان را گفت بعد میخواست ببیند اعلامیه زیر چاپ هست ما هم به او گفتیم نه برو بگو اعلامیه زیر چاپ نیست و واقعاً هم آن موقع همینطور بود چون چاپ آن تمام شده بود.

اینهم تلفن میزند به مولوی میگوید من به شما قول میدهم در تهران اعلامیه ای زیر چاپ نیست اگر شما اعلامیه ای را در تهران زیر چاپ پیدا کردید من صد هزار تومان میدهم و هرکاری میخواهید بکنید ما ناهار را خورده بودیم و یک مقدار از اعلامیه ها را برداشتیم ببریم قم ساعت تقریباً ۳-۳/۵ بعد از ظهر رسیدیم قم و ماشین را در یک جایی پارک کردیم، رفتیم اعلامیه چاپ شده را یک نسخه گذاشتیم جلو آقا، در همین موقع تلفن کردند که ریخته اند توی همه چاپخانه های قم که اعلامیه آقا زیر چاپ است و از تهران گفته اند اینجا دارند چاپ میکنند. آقا چند تا از بچه طلبه ها را فرستادند آوردند و ما اعلامیه ها را تحویل آنها دادیم سی هزار تا اعلامیه بود که بعضی اش را خود آقا بفرستند شهرستانها.

یکی از حضار: حاج آقا با ماشین باری آنها را برده بودید؟



شهید عراقی: نه با ماشین سواری برنامه ما این بود که اعلامیه را میفرستادیم شهرستانها و ساعتی را معین می کردیم که در تهران و شهرستانها در آن ساعت پخش بشود و فاصله اش را هم دو ساعت تعیین میکردیم مثلاً از ده تا دوازده دوازده تا دو. از یک تا سه و در یک روز معین و سر ساعت معین پخش میشد. یکی از حضار: این جریان بیرون آمدن اعلامیه ساعت یازده از خانه آقا از کجا درز پیدا کرده بود؟

شهید عراقی: چطور مگر (خنده حضار) خوب، بعد از پخش این اعلامیه که الحمدلله کسی هم گرفتار نشد، ما در اکثر این اعلامیه هائی که پخش میکردیم تلفات نداشتیم. بچه ها ... یک مقدار از جریان گذشته بود و ۱۵ خرداد هم یک نقطه عطفی در تاریخ مبارزات ایران بخصوص در داخل تشکیلات ما بعد از آن کشتار و ناراحتی که برای مردم پیش آمد کرده بود آنهائی که یک مقدار معتقد به مشی غیر از حرکت سیاسی بودند بر آن شدند که مقداری روی طرحهای خودشان صحبت بکنند.

این شد که طرح این که یک شاخه نظامی در توی سازمان بوجود بیاید مطرح شد. بچه ها موافقت کردند البته صورتش را هم اینجوری تنظیم کردیم که اگر اتفاقی، حادثه ای پیش آمد و کسی لو رفت این کسانی که مشول این شاخه هستند مسولیتشان را مستقیم بپذیرند و بگویند ما این پیشنهاد را به سازمان کردیم ولی آنها نپذیرفتند و ما از سازمان انشعاب کردیم.

با این طرز قرار موافقت کردند که چند تائی از برادرها که آماده هستند مسولیت را باین شکل بپذیرند به آنها مسولیت بدهند که بروند دنبال آماده کردن بچه ها چه از جهت نیروی انسانی و چه از جهت وسائل، خوب، اول چیزی که ما بفکرمان رسید که در مبارزات بهش احتیاج داریم مسئله نارنجک بود و وسائل احتراقی و آتش زا با هرچه از رفقایمان که شیمی و این چیزها را میدانستند تماس گرفتیم که بتوانیم از وجود آنها استفاده کنیم دیدیم نه، اهل حال توی آنها پیدا نمیشود که حاضر بشود بیاید برای ما یک مقدار دوا درست بکند.

بعد ما باین فکر رسیدیم که از خود دینامیت استفاده بکنیم چون من توی کار معدن هم بودم، برای استفاده کردن از دینامیت فکر کردیم که از این بوشن ها بگیریم،



بوشن ۸ یا ۱۰ دو تا درپوش هم رویش میگذاریم بعد اینرا می‌دهیم تراشکار روی آن دو تا خط وارونه بزند یک خط از این ور، یک خط از آن ور.

یکی از حضار: بوشن چیه؟

شهید عراقی دو تا لوله را که بخوانند بهم وصل کنند وسطش بوشن می‌خواهد دیگر، خلاصه آن خطها بطور لوزی لوزی همدیگر را قطع بکنند ما دو تا درپوش که در آن بگذاریم روی آنها هم خط بیندازیم و روی یکی از آنها سوراخ کوچکی که فتیله بتواند از آن رد بشود که چاشنی و فتیله و مواد منفجره در داخل آن باشد این را بعنوان یک طرح ابتدائی ازش استفاده کنیم.

یکی از حضار: قدرت تخریش چقدر بود؟

شهید عراقی: خیلی زیاد ما تقریباً یک دینامیت ۲۰ سانتی را که ۵۰ گرم وزن داشت و توی معدن ازش استفاده می‌کردیم یک چالی که تقریباً نیم متر یا ۶۰ سانت بود یک محوطه یکمتر در یک متر را می‌توانست بکند. یکی دو جا هم امتحان کردیم تقریباً خوب بود، فقط آن مرحله اول که یکی کسی باید آن را آتش بزند مسئله بود چون باید سیگار روشن دستش باشد و سر فتیله را یک مقدار خراب بکند بعد سر سیگار را بآن بچسباند وقتی آتش گرفت و لش کنید فتیله را هم بلند و کوتاه می‌توانستیم بکنیم و اگر خوب محاسبه نشده باشد وقتی آن را رها میکنیم منفجر نشود و فرصت باشد طرف مقابل می‌تواند بردارد و بخود ما برگرداند.

بعد یک از رفقا آشنائی داشت در خارج از کشور با او صحبت میکند او یک سری فرمولهائی مینویسد توی کتابچه و میفرستد و میگوید می‌توانید از این فرمولها برای تهیه مواد محترقه استفاده کنید که ما آنرا در اختیار یکی از برادرها گذاشته بودیم و سایلش را هم گرفته بودیم بهش داده بودیم ولی هرچه رفتیم آزمایش کردیم آن نتیجه ای که انتظار داشتیم حاصل نشد ناچار شدیم از دینامیت های ساخته شده که اثر خیلی بهتری داشت استفاده کنیم. در همین جریان بود که ...

خوب، همانطور که گفتیم مقداری اسلحه تهیه شد و تعدادی از برو بچه ها شب جمعه می‌آمدند تا شب شنبه بودند تمرین می‌کردند با پیاده کردن و سوار کردن اسلحه آشنائی پیدا می‌کردند. نسبتاً این شاخه نظامی چه بسا که رشدش خیلی بهتر

از کارهای دیگران شده بود چون بچه‌ها ... (عده جدیدی پای صحبت شهید عراقی وارد شدند)

اولاً فکر کرده بودیم افرادی که برای کار نظامی انتخاب میشوند حداقلش این باشد که از جهت ایدئولوژی در یک سطحی باشند که بتوانند در هر مرحله‌ای از محل خودشان دفاع بکنند یعنی تطبیق دادن عمل با ایدئولوژی. دوم اینکه حداقل اینکه از اوضاع و احوال جاری مملکتشان با اطلاع باشند اگر که در مراحل بازجویی یا بازپرسی اینها به پست افرادی بخورند که بخواهند روی اینها اثر بگذارند یا عمل اینها را تقبیح بکنند اینها بتوانند در آن مرحله هم، هم از جهت سیاسی اجتماعی هم از جهت ایدئولوژی از عمل خودشان دفاع بکنند و مرحله دیگرش هم این بود که از ۲۵ سال سن عاملینش را نگذاریم بیشتر بشود چون در اینکار تحرك لازم بود، تحرك يك جوان ۱۸ تا ۲۵ البته خیلی بیشتر از کسی است که از ۲۵ سال بیشتر دارد. این نکات یک مقدار در نظر گرفته شده بود.



## تصویب لایحه مصونیت مستشاران آمریکائی و آغاز مرحله تازه‌ای از مبارزه

پس از مبارزه‌ای که به دستگیری آیت الله خمینی، پانزده خرداد و آزادی، در بهار چهل و سه انجامید، رژیم شاه امید داشت روحانیت را با ترساندن از پانزده خرداد دیگر و با دادن امتیازاتی در جهت به اصطلاح سرو سامان دادن به وضع حوزه، برنامه ریزی و پرداختن به امور داخلی آن، در لاک خود فرو برد و از دخالت روحانیت در امور سیاسی بازدارد اما پاسخی که چند روز پس از آزادی در سخنرانی بیست و یک فروردین چهل و سه دریافت کرد: «... خمینی را اگر دار بزنند تفاهم نخواهد کرد...» و

«... واللّٰه اسلام تمامش سیاست است اسلام را بد معرفی کرده‌اند، سیاست مدّن، از اسلام سرچشمه می‌گیرد من از آن آخوندها نیستم که در اینجا بنشینم و تسبیح دست بگیرم!...»



سخنان بسیار صریح و قاطعی بود که مواضع آیت الله خمینی را آشکار می نمود، اما رژیم، شاه نیز برنامه های تدوین شده خود را عملی می کرد زیرا امید به پاره پاره کردن جبهه روحانیت و تنها ماندن آیت الله خمینی داشت.

تصویب قرارداد روابط سیاسی وین و همچنین قانون اجازه استفاده مستشاران نظامی آمریکا در ایران از مصونیت ها و معافیت های قرارداد وین در مجلس شورای ملی در تاریخ ۲۱/۷/۴۳؛ لایحه ای بود که پای بیگانه را بیش از پیش به ایران باز می کرد و دروازه های ایران را برای یورش قانونی و چپاول و دست اندازی به مال و ناموس و ملک ملت هر چه گشاده تر می ساخت.

امروز پس از سالها مبارزه و روشنگری و گسترش تجاوز آمریکا در جهان، نقاب از چهره آمریکا کنار رفته و مفهوم این لایحه برای نسل امروز ما به راحتی قابل فهم است اما آروز بسیاری از این تصویب مجلس و مفهوم آن ناآگاه بودند و عمق فاجعه بر مردم ما آشکار نبود، در چنین شرائطی اعلامیه و سخن آیت الله خمینی بار دیگر گردونه مبارزه را به حرکت درآورد تعطیل کردن درس همواره نشانه آغاز حرکت بود حجة الاسلام والمسلمین سید علی اکبر محتشمی می گوید آروز اعلام کردند فردا درس تعطیل است:

آنچه در این باره به خاطر می رسد، این است که: آن روز اعلام کردند فردا، درس تعطیل است و توی خانه مراجع، سخنرانی است. ما، صبح زود بلند شدیم و بیرون آمدیم، در حالی که نمی دانستیم برنامه چیست.

ابتدا، به منزل آقای نجفی مرعشی آمدیم، طلبه ها آنجا جمع شدند. مرحوم ربانی شیرازی هم آمد و سخنرانی آتشینی کرد. و بعد، آقای نجفی شروع به صحبت کرد که:

من قلبم گرفته و ناراحتم و مریضم و نمی دانم موضوع، از چه قرار است، باید با آقایان بنشینیم، ببینیم قضیه چیست و چه باید کرد و از این حرفها!

تنها کسی که خطر را احساس کرده بود، شخص امام بود. بقیه مراجع، اصلاً نمی دانستند کاپیتولاسیون یعنی چه و خطرات و پیامدهایش چیست! و لذا، وقتی که حوزه تعطیل شد، سه نفر از مراجع برنامه داشتند: یکی آقای نجفی، بعد امام و سپس آقای شریعتمداری. آقای گلپایگانی هم، اصلاً برنامه ای نداشت.

در همین اوضاع و احوال، به تهران هم خبر رسیده بود و عده‌ای به قم آمده بودند. ما، بعد از صحبت‌های آقای نجفی به طرف منزل امام آمدیم. آنجا که رسیدیم، خیلی شلوغ بود. جمعیت، توی حیاط و کوچه و حتی داخل باغ انار (پشت منزل امام) ایستاده بودند.

اینجا دیگر احتیاج نبود که کسی بیاید مقدمه چینی کند. امام که آمدند، سخنرانی را شروع کردند و همه مسائل را مطرح نمودند. بعد از آنجا، جمعیت به منزل آقای شریعتمداری آمدند. صحبت‌های شریعتمداری، چند پهلوی بود! ایشان گفت: من از دولت خواسته‌ام، که یک نفر بیاید اینجا، صحبت کنیم، ببینیم جریان چی هست و از این حرفها ...!

به نظر من، ساواک و آمریکائیا به این نتیجه رسیده بودند که نقطه اصلی مبارزه، شخص امام است، یعنی ایشان است که تمام حرکتها و انقلابات را شکل می‌دهد و روی نقاط حساس، انگشت می‌گذارد، بقیه یا توی جریانات نیستند و مسائل را نمی‌فهمند، و یا می‌شود با آنها کنار آمد و ساکتشان کرد. و فهمیده بودند، تنها کسی که اهل سازش نیست، شخص امام است.



خاطره دیگر از حجة الاسلام والمسلمین محمد جعفری گیلانی است وی می‌گوید:

انتشار قضیه کاپیتولاسیون از سوی امام، آن روز جزو معجزات امام شمرده می‌شد. همه متعجب بودند که ایشان چگونه از این قانون مطلع شده‌اند! معروف بود که منصور - نخست وزیر وقت - از تمام نمایندگان مجلس تعهد و التزام شدید گرفته بود، حتی چک سفید گرفته بودند که اگر این خبر را افشاء کند، اموالشان را مصادره نمایند. هنوز چهل و هشت ساعت از عمر این مصوبه نگذشته بود، که مشروح تمام مذاکرات مجلس به دست امام افتاد.

یادم هست آقای محفوظی - که آن روز مقسم شهریه امام بودند - برای من تعریف کردند که امام یک چیزی به دست آورده و دوباره می‌خواهد حمله به آمریکا را شروع کند.

در هر صورت، امام از مشروح مذاکرات مجلس باخبر شدند. که بعدش آقایان مدرسین حوزه (یعنی آیت الله منتظری و آقای مشکینی و آقای هاشمی و مرحوم ربانی شیرازی و ...) در جریان امر قرار گرفتند ... همانطور که از خاطره آقای جعفری و خاطرات دیگر می توان فهمیده آنروز برای بسیاری این سؤال بی پاسخ بود که چگونه اخبار مصوبه های دولت و مجلس به دست آیت الله خمینی می رسد؟! سالها بعد، کمی قبل از پیروزی انقلاب، آقای حاج مهدی عراقی پرده از این راز برداشت:

در همین موقع، تقریباً اواخر شهریور یا اوایل مهر بود که یکی از رفقای که ما در مجلس داشتیم بما اطلاع داد که لایحه ای در هیات دولت آماده شده که بدهند به مجلس با این مضمون که به ۱۷۰۰ مستشار آمریکائی مصونیت بدهند که بعداً بنام لایحه کاپیتولاسیون مشهور شد این مسئله با آقا مطرح شد، آقا این جور قبول نکردند و گفتند تا مدرک نباشد ما نمیتوانیم درباره اش حرفی بزنیم شما بروید مدرکش را تهیه کنید.

تا این شد که لایحه آمد در مجلس و عده ای با آن مخالفت کردند، ما فرستادیم صورتجلسه ای که در مجلس بود از روی آن عکسبرداری کردند و آنرا خارج کردیم هم از مجلس شورا،<sup>(۱)</sup> هم از مجلس سنا، جفت این صورتجلسه را در اختیار آقا گذاشتیم که آقا دوکار انجام دادند یکی آن اعلامیه کاپیتولاسیون را دادند یکی هم گذاشتند روز چهارم آبان که شاه جلوس داشت آن سخنرانی ضد کاپیتولاسیون را علیه شاه کردند که خود پخش اعلامیه که همان جور که قبلاً هم گفتیم از ساعت ده تا دوازده شب پخش شد بخصوص در قسمت آمریکائی نشینها بیشتر از جاهای دیگر شهر پخش شده بود، دستگاه امنیتی را یک مقدار ناراحت می کند و فشار زیادی

(۱) با عنایتی که توسط حجة الاسلام آقای سید مهدی فال اسیری صورت گرفت متن مذاکرات مجلس شورای ملی درباره تصویب لایحه مصونیت مستشاران نظامی آمریکا و قرارداد وین؛ توسط بانک اطلاعات بنیاد تاریخ استخراج و در این شماره پیاد به نظر خوانندگان می رسد، بدینوسیله از ایشان تشکر می کنیم. و شما را برای مطالعه متن یاد شده به بخش نمایه سازی در همین شماره ارجاع می دهیم.

هم به نصیری می‌آورند که رئیس شهربانی بود که در هر حال باید آن تشکیلاتی که وابسته به آقای خمینی هست شناخته بشود که این یک سازمانی است شکل یافته و درست و صحیح که این همه اعلامیه را در عرض دو ساعت در تهران و شهرستانها پخش کرده است و شما نتوانسته اید یک نفر از اینها را دستگیر کنید. ۱؟

در پاسخ به این سؤال که آیا همانند جریان انجمنهای ایالتی و ولایتی و پانزده خرداد؛ حمایت علما و مراجع در پی حرکت آیت الله خمینی بود؟ حجة الاسلام والمسلمین محمد جعفری گیلانی می گوید:

وقتی امام علیه جریان کاپیتولاسیون وارد عمل شدند، همه مراجع ترسیدند و دیگر اصلاً فعالیتی نداشتند. یعنی آنها در این قضیه از امام حمایتی نکردند. اما شخصیت‌های درجه دوم آنروز حوزه - مثل آقایان منتظری و مشکینی و مرحوم ربانی شیرازی - بشدت از امام جانبداری کردند.

یادم هست آقای سید محمد ورامینی نقش زیاد در کارگردانی بیت امام داشت، مرتب با شهرستانها تماس می گرفت و آقایان از نقاط مختلف به قم می آمدند، امام هم در جلسات خصوصی برای آنان صحبت می کردند. و هر روز که از این قضیه می گذشت، یک موج جدیدی بلند می شد. تا اینکه روز تولد حضرت زهرا (ع) - در سال ۴۳ - فرارسید.

از قبل اعلام شده بود که امام، در آن روز سخنرانی دارند. یادم هست جمعیت زیادی، زنجیروار به سمت خانه امام می رفتند. من، صبح همان روز به منزل امام آمدم و در وسط حیاط بودم که تریبون گذاشتند و امام آمدند نزدیک پنجره اتاق نشستند و آن سخنرانی معروف روز میلاد حضرت زهرا را، ایراد فرمودند. البته امام، چند روز قبل از این سخنرانی، همان اعلامیه: «لَنْ يَجْعَلَ اللَّهُ لِلْكَافِرِينَ عَلَى الْمُؤْمِنِينَ سَبِيلًا» را منتشر کردند.

این اعلامیه معروف بود به اعلامیه صد هزار شماره ای! وقتی این اعلامیه پخش شد، یک وحشتی همه ساواک را گرفته بود. و این، نشاندهنده تشکّل نهضت بود. ناگفته نماند که جمعیت‌های مؤتلفه - و بخصوص شهید عراقی - در انتشار آن اعلامیه، نقش بسزایی داشتند ...



حجة الاسلام آقای عبدالمجید معادیخواه: برای آوردن قسمتی از آن اعلامیه‌ها به قم، تاکتیک زیبایی صورت گرفته بود. یادم هست که آنها را توی گونی زغال گذاشته و به قم آورده بودند.

نکته دیگر اینکه: در قضیه کاپیتولاسیون، هیچکدام از مراجع هماهنگی نکردند، یعنی حرکتی که مناسب با حرکت امام باشد، صورت نگرفت. آقای شریعتمداری، که تقریباً کارش به معارضه کشیده شده بود، یعنی [علیه امام] موضعگیری داشت. آقای گلپایگانی هم، حرکت چشمگیری انجام نداد و امام، در واکنش نسبت به کاپیتولاسیون تنها ماند.

منتهی از طرف آقایان طراز دوم و سوم، یک حرکتی در مسجد امام صورت گرفت.

یعنی هر شبی یکی از ائمه جماعت مسجد امام، علیه کاپیتولاسیون صحبت می‌کرد. یک شب، مرحوم حاج آقا مرتضی حائری صحبت کرد، یک شب هم مرحوم حاج شیخ ابوالفضل زاهدی، که امام هم در آن مجلس شرکت کردند. تقریباً از فاصله اعتراض امام علیه کاپیتولاسیون تا شب دستگیری امام، هر شبی، یکی از آقایان سخنرانی کردند.

حجة الاسلام آقای محمد جعفری: در رابطه با قضیه کاپیتولاسیون، فشار علیه آقایان درجه دوم و سوم حوزة شدت گرفته بود. از آنها خراسته می‌شد که در این رابطه صحبت کنند. آن روزها، حاج آقا مرتضی حائری پس از نماز جماعت، تفسیر می‌گفت: خلاصه ایشان را وادار کردند که صحبت کند. البته سخنرانی این آقایان در حد براندازی نبود. یک اعتراض جزئی، که رژیم هیچ حساسیتی نسبت به آن نشان نداد.

من خودم در جلسه تفسیر آقای حائری حضور داشتم. شاید حدود دوپست سیصد نفر آنجا بودند. جزئیات سخنرانی ایشان یادم نیست، یک مختصر تأییدی از حضرت امام کردند و بعدش هم، تأسف و تائر و همین!

حجة الاسلام آقای معادیخواه: اما من در جلسه سخنرانی حاج شیخ ابوالفضل زاهدی بودم.

آن شب، جمعیت زیادی به مسجد امام آمده بود. علتش هم این بود که می‌گفتند

امام هم شرکت می کند. هر جایی که شایع می شد امام می آید، مردم سر و دست می شکستند.

یادم هست تمام حیاط مسجد و پشت بام و اینها پر از جمعیت بود. آقای زاهدی هم به منبر رفت و یک بحث قرآنی را پیش کشید.

آقای زاهدی گفت: من می خواهم کاپیتولاسیون را با دو آیه از قرآن انکار کنم. در اوّلین آیه، خداوند به بنی اسرائیل می گوید: «وَأَذْكُرُوا إِذْ جَعَلَكُمْ مُلُوكًا: خداوند به بنی اسرائیل می گوید: ما شما را شاهان قرار دادیم. خوب معنا ندارد که یک ملّتی شاه بشوند، اینکه می گوید «وَجَعَلَكُمْ مُلُوكًا»، یعنی وقتی شما یک شاهی از خودتان داشته باشید، همه شما ملوک هستید، این یک آیه.

آیه دیگر اینکه: خداوند می فرماید: «إِنَّ الْمُلُوكَ إِذَا دَخَلُوا قَرْيَةً أَفْسَدُوهَا وَجَعَلُوا أَعْرَافَ أَهْلِهَا آذَنًا»: اگر یک ملّت مقتدری وارد حریم ملّت دیگری بشود و سلطه پیدا کند، این تالی فاسدها دارد! بنابراین، اگر آمریکا بخواهد به این صورت بر ما وارد بشود و مستشارهایش اینطور مصونیت داشته باشند، این «إِنَّ الْمُلُوكَ إِذَا دَخَلُوا قَرْيَةً أَفْسَدُوهَا» را به دنبال دارد ...

مرحوم زاهدی در اینجا اضافه کرد که: بالاخره، قانون کاپیتولاسیون در این مملکت بوده و شاه فقید (رضاخان) این قانون را ملغی کرده اند، حالا چه شده که شما می خواهید آن را احیا کنید؟! وقتی که ایشان جمله «شاه فقید» را گفت، امام از پائین منبر یک نگاه تندى به آقای زاهدی کردند. اطرافیان احساس کردند که الان، ایشان عکس العملی نشان می دهند، ولی امام خودشان را کنترل کرده و تا آخر جلسه نشستند!

اکنون که ما پس از سالها وقایع آن روز را به بررسی نشسته ایم، غبار حرکت پرشتاب حوادث فرو نشسته و داوری پیرامون رخدادها، آسان تر است، اما شرایط آن روز، یلان میدان سیاست را نیز به درماندگی می کشاند، حجة الاسلام محمد عبّاتی گوشه ای از این سردرگمی را بیان می کند:

روزی که امام علیه کاپیتولاسیون سخنرانی کردند، من در قم بودم. آن روز، یکی از دوستان آقای مکارم - از طیف مکتب اسلامی ها - را دیدم، خیلی ناراحت بود. می گفت: آقای مکارم و اینها در جلسه شان مطرح کرده اند که: جریان

کاپیتولاسیون، به این اهمیت نبوده و اخبار را، بد می دهند به آقای خمینی، اینها هم مشورت نمی کنند. اولاً، مسئله به این حادّی نبوده، و ثانیاً طریق بیانش مجمل است و مردم، نمی توانند مسئله را بفهمند.

مطلب دیگر اینکه: شعار را در مبارزه نباید تغییر داد، هر روزی یک شعار جدیدی مطرح کردن، درست نیست! باید همان مسئله شعار اسرائیل یا هر چه که هست، همان باشد. هنوز مردم با آن شعار اوّل خو نگرفته اند، که کاپیتولاسیون مطرح شده است، کاپیتولاسیون را مردم نمی فهمند و این هم، یک شعار مجمل است! از خصوصیات شعار این است که باید خیلی فصیح و رسا باشد و مسئله کاپیتولاسیون، شرایط شعاریّت را ندارد! (این نیز، حرف دومی است که از جلسه آقای مکارم نقل می کرد).

موضوع دیگر، حرکات اضطراری شریعتمداری در جریان کاپیتولاسیون است. بعد از سخنرانی امام، مردم از خانه ایشان بیرون آمدند و خواه و ناخواه، به منزل شریعتمداری آمدند. (و شاید، یک تمهیدی هم در کار بود).

ابتدا، آقای دوانی سخنرانی کرد و بعد، گویا یک مختصری هم شریعتمداری صحبت کرد. اعلامیه یک صفحه ای هم داد، که حتی امضایش هم، حرفی بود، تایپ شده بود، یعنی دستخط شریعتمداری نبود. مطالب خیلی سرونه شکسته ای بود. ایشان و اطرافیانش خیلی ابراز تأثر می کردند که این چه کاری بود انجام گرفت و از این حرفها ...!

پیش بینی عکس العمل رژیم شاه در مقابل مبارزه جدید - اعلامیه و سخنرانی علیه کاپیتولاسیون - کار آسانی نبود آیا جریان پانزده خرداد تکرار می شد؟ یا حادثه دیگری؟

شرائط و شکل مبارزه تغییر یافته بود و پیش بینی دشوار بود اما حجة الاسلام والمسلمین فقیه [معروف به حاج داداش برادر همسر آیت الله مرعشی نجفی] می گوید همان روزها پیش بینی تبعید را کرده است:

من، یک روز رفتم خدمت آقای خمینی. ایشان، مقاله مفصلی علیه آمریکا نوشته بودند. مقاله خیلی خوبی بود. ایشان فرمودند: هان! چطور است؟! گفتم: از حیث مقاله اش خیلی خوب است، اما از حیث شخص شما خوب نیست!

گفتند:

یعنی چه، که خوب نیست؟

گفتم: اگر شما این مقاله را منتشر کنید، شما را تبعید می کنند. گفتند: بابا! شما هم از این حرفها می زنی؟ گفتم: اگر شما این فحشها را به انگلیس می دادید، آنها عقل دارند، کاری صورت نمی دهند. اما آمریکا - چون گردن کلفت است - به شاه دستور می دهد که شما را تبعید کنند. فرمودند: نه آقا! اینطور نیست! گفتم: چرا! والله من توی ذهنم، این است.

لذا، در این اواخر که به نجف رفتم، تا ایشان را دیدم، گفتم: نگفتم؟!

فرمودند: آری، خوب فهمیدی!

ساعتی پس از نیمه شب مأموریت ویژه ای باید انجام می گرفت آن شب مردم آسوده در خواب بودند، غافلگیری و تاریکی شب پوششی بود که واقعه را از چشم طرفداران آیت الله خمینی و شاهدان، پنهان دارد. اما پنجره ای هر چند غبار گرفته و کوچک برای حکایت یک شاهد کافی بود.

حجة الاسلام والمسلمین محمد فیض گیلانی [از همسایگان بیت آیت الله خمینی] درباره مشاهداتش از واقعه آن شب می گوید:

«آن شب ساعت چهار پس از نیمه شب ناگهان از خواب بیدار شدم احساس کردم تلاشی جهت باز کردن درب منزل انجام می گیرد، ابتدا فکر کردم دزدی مشغول باز کردن در خانه است، از پشت در صدا زدم کیه؟

فوراً جواب داد: در را باز کن، دیدم کوچه شلوغ است و رفت و آمد جمعیت محسوس است با وضع کوچه و تقاضای باز کردن در، از جانب وی، فکر کردم نباید دزد باشد، وقتی ماشه قفل را کشیدم بدون اینکه منتظر بماند من در را باز کنم، لگدی [از جانب آنها] درب را به شدت به پیشانی من کوبید و من را چندین متر به عقب پرتاب نمود، در اثر این ضربه پیشانی من شکست و خون جاری شد ناگهان عده ای حدود پانزده نفر مأمور مسلح کلاه مسی با تفنگ سرنیزه دار یا کارد به دست، وارد منزل شدند و هنگام جستجوی اتاقها فریاد می زدند:

خمینی کجاست؟

منزل ما روبروی منزل آیت الله خمینی قرار داشت و قبلاً بصورت اجاره در

اختیار حاج آقا مصطفی فرزند آیت الله خمینی بود و آیت الله خمینی را دفعه اول (شب پانزده خرداد) در این منزل دستگیر کرده بودند، این بار نیز هنگامی که ایشان را در منزل خودشان نیافتند، فکر کردند شاید مانند دفعه قبل در منزل مقابل یعنی پسرش باشد، در حالیکه این منزل را چهار ماه قبل ما خریده بودیم.

هنگامی که آیت الله خمینی را در منزل ما نیافتند از خانه بیرون رفتند من پیشانی خون آلودم را با پارچه ای بستم و کنار در ناظر رفت و آمد مامورین بودم، چنان رنج و غصه مرا فرا گرفته بود، فکر می کردم اینها برای کشتن آیت الله خمینی جمع شده اند درب خانه ایشان هر دو لنگه اش باز بود، مامورین با لباس مبدل و یا مسلح می رفتند و می آمدند، حرکات آنها نشان می داد که این کار مدتی طول کشیده و آنها عجله دارند، نزدیک اذان صبح بود بلندگوی حرم حضرت معصومه [علیها السلام] مشغول پیش خوانی اذان بود اضطراب مامورین ظاهراً از این بود که می ترسیدند مردم با اذان صبح از خانه بیرون آمده برای نماز به حرم و یا مسجد محل بروند و اطلاع مردم از جریان دستگیری، ایجاد ناراحتی کند و اجتماع و سرو صدای آنها موجب عقیم ماندن نقشه گردد.

ماندن من نزدیک درب منزل زیاد طول نکشید، سرنیزه داری جلو آمد، سرنیزه تفنگش را روی سینه من گذاشت گفت برو تو و درب را ببند.

دیدم مقاومت فایده ای ندارد این لامذهب ها دین و مرام که ندارند به درون خانه رفتن و درب را بستم ولی نردبانی تهیه کرده از شیشه بالای در جریان را پی گیری کردم پس از چند دقیقه ناگهان زنگ در به صدا درآمد فکر کردم مرا از پشت شیشه دیده اند، فوراً نردبان را پنهان کردم درب را باز کردم همان مامور اول بود با اضطراب و نگرانی اظهار داشت آقای خمینی در خانه اش نیست گفتم: خانه ما را هم که نگاه کردید نبود؛ در این لحظه صدای روشن شدن موتور ماشین بگوش رسید نگاه کردم دیدم آقای خمینی از [قسمت] اندرون خانه بیرون آمده نزدیک درختی که در کوچه است سوار ماشین فولکسی که در آنجا متوقف بود می شود، به نظر می رسید انتخاب این ماشین [فولکس] برای بردن آقای خمینی از این جهت بود که زاویه کوچه نزدیک مسجد سلماسی بسیار تنگ بود و ماشین های دیگر نمی توانستند از خم آن بگذرند و وارد خیابان شوند و این

تدارکات نشان می داد آنها قبلاً همه چیز را آزمایش و پیش بینی کرده اند بهر حال بعد از دستگیری آقای خمینی یکی از مامورین با صدای بلند اعلام کرد: کار تمام شده آقایان (یعنی مامورین) جمع شوند و به مقرهای خود بروند. بعداً معلوم شد وسایل نقلیه و مهمات مامورین جلوی بیمارستان فاطمی متوقف بوده و آوردن آن تجهیزات تا درب منزل (با توجه به پیچ و خم کوچه ها) امکان نداشته است.

با دستگیری آقای خمینی و فراخوانی مامورین، دیگر کسی مزاحم من نبود و من تنها ناظر این صحنه بودم، با اعلام آن مامور مامورین دیگر به سرعت خانه آقا را ترك کردند و به طرف میدان بیمارستان فاطمی رفتند، در بین مامورین مرد چاق بلند بالائی بود که او را جناب سرهنگ صدا می زدند، بعداً گفته شد او سرهنگ مولوی معاون ساواک بوده است.

در موقع خروج از منزل آقای خمینی عده ای از کماندوها منتظر نوبت نمی ماندند که پشت سر هم از درب خانه بیرون بروند آنها از روی دیوار همسایه که ارتفاع آن بیش از سه متر بود به پائین می پریدند در حالیکه کارد برهنه ای هم در دست داشتند و موقع پریدن به پائین، ته پوتین را به دیوار می کشیدند که از فشار بدن آنها کاسته شود و این اثر کفش بر دیوار تا مدتها باقی بود و مردم میآمدند و می دیدند، تعداد مامورین که جهت دستگیری آقای خمینی در کوچه و منزل حرکت می کردند حدود سیصد نفر بودند، لکن از تعداد افراد مستقر در میدان فاطمی اطلاعی در دست نیست.

حجة الاسلام فیض گیلانی علاوه بر خاطره ای که نقل شد تحلیلی در مورد انتخاب زمان دستگیری آیت الله خمینی (یعنی درست همزمان با اعلام نتایج انتخابات ریاست جمهوری آمریکا)<sup>(۱)</sup> دارد؛ هر چند سعی ما بر انتشار خاطرات بدون تحلیل و تفسیر است لکن \* در این مورد علاوه بر اهمیت و حساسیت مطلب، اسناد موجود نشان دهنده این همزمانی (که به پیوست به نظر خوانندگان می رسد)

(۱) سندی که در پیوست به نظر خوانندگان می رسد، همزمانی دستگیری آیت الله خمینی و اعلام نتایج انتخابات را نشان می دهد.

انگیزه دیگری است بر انتشار این تحلیل :

سؤالی که ابتدا به ذهن می رسد اینست که علت تأخیر در دستگیری و تبعید آیت الله خمینی تا اعلام نتایج انتخابات آمریکا چیست؟ حجة الاسلام فیض پس از طرح این سؤال نتیجه می گیرد که : آیت الله خمینی در آن سخنرانی به شخص رئیس جمهور موقت آمریکا (که ضمناً کاندید ریاست جمهوری دوره بعد نیز بوده) حمله می کند که چنین قانونی را بر ملت ایران تحمیل کرده و گفته بود :

«رئیس جمهور آمریکا بداند که منفورترین فرد است پیش ملت ایران»

و علت تأخیر دستگیری همین نکته است یعنی دستگیری آیت الله خمینی موجب پخش سخنرانی و مطالب آن در مطبوعات جهان و از جمله آمریکا می شد و در بحران فعالیتهای انتخاباتی آمریکا حزب رقیب می توانست از موقعیت استفاده کند و یک حربه تبلیغاتی علیه جانسون، نامزد حزب مخالف بدست آورد، در اینجا حکومت ایران با اشاره آمریکا جریان دستگیری آقای خمینی را به تأخیر انداخت تا شب سیزده آبان که نتیجه انتخابات آمریکا با پیروزی جانسون اعلام شد.

البته مقدمات دستگیری و آماده باش مأمورین قبلاً انجام گرفته بود و منتظر اعلام نتیجه انتخابات بودند.

شب دستگیری، تلفن منزل آیت الله خمینی قطع می شود و درست ساعت چهار بعد از نیمه شب، یعنی چند ساعت بعد از اعلام نتایج انتخابات آمریکا، مأمورین اعزامی از تهران خانه را محاصره و با شکستن درب منزل وارد خانه می شوند.

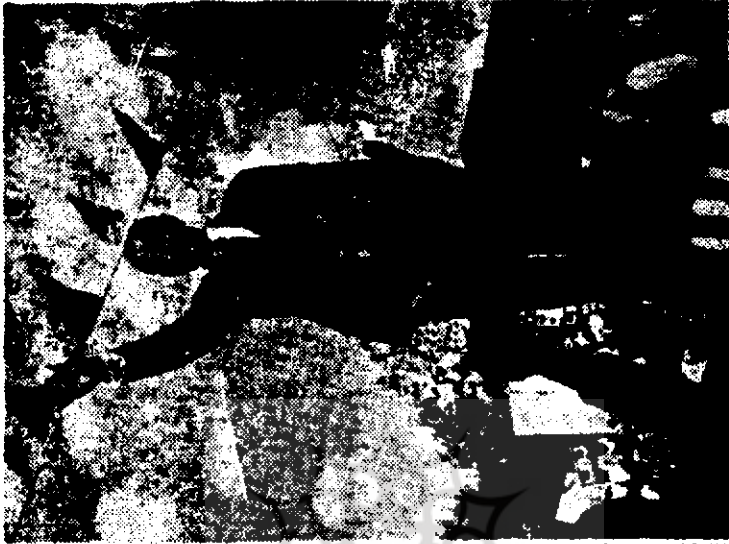
\*\*\*

## \* خاطره ای از دوّمین دستگیری امام

### و حکومت نظامی در قم.

مردمی که آن روز صبح به کوچه و خیابان می آمدند چهره شهر را گونه ای دیگر می یافتند، حجة الاسلام والمسلمین سید علی اکبر محتشمی می گوید آن روز صبح دیدم وضع خیابانها خیلی غیر عادی است :

جانسون رئیس جمهور آمریکا



● **جانسون رئیس جمهور آمریکا**

روزه نوامبر اعلام شد که «لیندن جانسون رئیس جمهوری دولت ایالات متحده آمریکا و کانددیدای حزب دموکرات برای انتخابات دوره چهارساله (۱۹۶۵-۱۹۶۹) در انتخابات با اکثریت عظیم و یوساقه‌ای پیروز شد و چنان شکستی بگلندواتر رقیب انتخاباتی خود و کانددیدای حزب جمهوریخواه وارد ساخت که وی را برای همیشه از صحنه سیاست جهان محو کرد.

رای‌دهندگان آمریکائی علاوه بر رئیس جمهوری و معاون وی در انتخابات امروز ۴۵ سنااتور، ۴۵ نماینده مجلس، ۴۵ فرماندار ۴۵ معاون فرمانداری و ۷۸۰ عضو انجمن قانون‌گذاری را انتخاب کردند که در تمام آنها دموکراتها با اکثریت قابل ملاحظه‌ای پیروز شدند. در نتیجه انتخابات اکثریت دموکراتها در مجلس نمایندگان تقویت شد و سنای آمریکا که اکثریت آن در دست جمهوری خواهان بود بدست دموکراتها افتاد. رابرت وادوارد کندی برادران پوزیدنت کندی قید، هر دو بصورت سنا انتخاب شدند. باید دانست که در کالج انتخاباتی جانسون بیش از ۹۰ درصد آراء را بدست آورد.

● **آقای خمینی تبعید شد**

روز ۱۳ آبان‌ماه اعلامیه زیر از طرف سازمان اطلاعات وامنیت کشور منتشر گردید:

طبق اطلاع موثق و شواهد و دلایل کافی چون رویه آقای خمینی





آن روز، من یک ساعت قبل از اذان صبح بود، که به حرم آمدم. حجره‌ام در مدرسه دارالشفاء بود. از مدرسه فیضیه که بیرون آمدم، دیدم وضع خیابانها خیلی غیرعادی است. جلوی در صحن هم عده‌ای از کماندوها ایستاده بودند و من متوجه نشدم که قضیه چیست!

بعد، آمدم حرم، موقع اذان صبح بود. حرم نیز، خیلی خلوت بود. کم کم جمعیت آمدند و تا اذان صبح، مسجد «بالاسر» پر شد. هنوز اذان را نگفته بودند که یکی - دو نفر از طلبه‌ها آمدند و گفتند: درهای صحن را بسته اند و فقط یک در باز است.

وقتی نماز صبح را خواندیم، با جمعیت از صحن بیرون آمدم. کماندوها توی خیابانها ایستاده و بشدت، رفت و آمدها را در کنترل داشتند. در مدرسه فیضیه را نیز بسته بودند. ما آمدم برویم داخل مدرسه، راه ندادند. گفتیم: آقا! چرا راه نمی‌دهید، مگر چه خیر است؟! و هنوز نمی‌دانستیم موضوع، چیست!

خلاصه، حرکت کردیم، آمدم توی خیابان «حضرتی» و قصد داشتیم از مدرسه دارالشفاء برویم داخل. اما جلوی در مدرسه دارالشفاء را هم، کماندوها گرفته بودند و نمی‌گذاشتند افراد داخل شوند. هفت - هشت نفر از طلبه‌ها هم، آنجا پشت در ایستاده بودند.

من و چند نفر از طلبه‌ها جلو رفتیم، گفتیم: بابا! اینجا خانه ماست، چرا جلوی راه را گرفته اید؟! و خلاصه با یک حمله تند، پاسبانها را کنار زدیم و آمدم توی مدرسه فیضیه.

رعب و وحشت عجیبی مدرسه را گرفته بود. شایع شده بود که می‌خواهند در مدارس را ببندند و طلبه‌ها را دستگیر کنند و آنها را به سربازی ببرند. توی مدرسه صحبت بود، که باید رفت، عده‌ای از طلبه‌های مدرسه دارالشفاء هم، در حال بستن ساکهای خود بودند و قصد داشتند به شهرهای خودشان بروند.

حجره ما، حجره سه نفری بود. من بودم و آقای ناصری و آقای اوسطی. گفتیم:

حالا که اینطور است، از مدرسه برویم بیرون که نیابند ما را بگیرند، تا ببینیم بعد چه می‌شود. بعد، در حجره را بستیم و از مدرسه بیرون آمدم و من، به خانه



آقای شیخ حسین کبیر آمدم ...

مامورین رژیم، آن روز خانه تمام مراجع را محاصره کرده بودند و اجازه رفت و آمد به هیچ کس نمی دادند. با توجه به اینکه مدارس و خانه علما و مراجع و شخصیت‌های قم را محاصره کرده بودند، کسی نتوانست با مردم ارتباطی برقرار کند، آنها هر گونه حرکتی را بشدت سرکوب می کردند.

[تیغه کردن بازار هم در همین رابطه بود. یعنی وقتی بازارها اعتصاب کردند، یکی - دو روز مهلت دادند و بعد، شروع کردند به تیغه کردن مغازه‌ها، که بقیه ترسیدند و آمدند باز کردند]. البته مغازه‌ها را هم، بطور حساب شده تیغه کردند، یعنی مغازه عناصر سرشناس بازار را - که محرك مردم بودند - تیغه کردند. مثلاً آقای غروی، که نماینده امام در بازار حضرتی بود و هم چهره سرشناسی بود که هر وقت مغازه اش را می بست، بازار هم بسته می شد، آمدند مغازه ایشان را تیغه کردند ...

حجة الاسلام والمسلمین محمد جعفری گیلانی درباره آن روز و چهره حکومت نظامی در قم روایتی دیگر دارد:

من آن روز در مدرسه خان بودم، صبح بود که خبر آمد امام را دستگیر کرده اند. آمدم توی خیابان، دیدم حکومت نظامی است و عده ای سرباز در خیابانها ایستاده اند.

آن روزها، آقای حاج شیخ هاشم آملی، به عنوان یکی از بهترین طرفداران امام معرفی شده بود. گفتیم کجا برویم، گفتند: برویم منزل آقای آملی، چون از مراجع دیگر مایوس بودیم. خلاصه به منزل آقای آملی آمدیم. عده ای از فضلا هم آمده بودند. حدود نیم ساعتی آنجا بودیم و خوب، همه ناراحت و گریان بودند.

در اینجا، من و آقای روح اللهی به طرف منزل امام آمدیم. گفتند: آنجا حکومت نظامی است و ماموران ایستاده اند. ما از داخل کوچه آقای زنجانی رفتیم تا رسیدیم به یخچال قاضی. دیدیم سربازها و پاسبانها با سرنیزه ایستاده اند و نمی گذارند کسی جلو برود.

در این اثنا، احمد آقا آمد. (ایشان آن موقع، مدرسه می رفت و کت و شلواری



بود). احمد آقا آمد و یک نگاهی کرد و رفت. معلوم شد آمده ببیند جمعیت چقدر است. ایشان رفت و دوباره برگشت، ما فریاد زدیم: احمد آقا! بیا اینجا! آمد و گفتیم: حاج آقا مصطفی کجاست؟ گفت: توی منزل است. گفتیم: بگوئید بیایند! حدود ده دقیقه نگذشت که حاج آقا مصطفی آمدند. گفتیم: اولاً، این آقای روح الهی می خواهد برود اصفهان و خبر بدهد، چون می گویند تلفنها را کنترل کرده اند. ایشان گفت: بله، تلفنها کنترل است و ما می خواهیم پیام ما را، سریعاً به آقای خادمی در اصفهان برسانید. (آن موقع، جریان اصفهان را آقای خادمی اداره می کرد).

بعد، حاج آقا مصطفی پرسید: حالا کجا برویم؟ گفتیم: به نظر من برویم منزل آقای آملی، که بیطرف هم هست. چون شما هر جا بروید، ممکن است راه ندهند.

گفت: باشد. خلاصه آمدیم منزل آقای آملی، دویمست - سیصد نفر از طلبه ها نیز، پشت سر ما وارد شدند. آقای آملی هم استقبال گرمی کرد و آنجا نشستیم.

حدود بیست دقیقه نگذشته بود که بعضی از طلبه ها آمدند و به حاج آقا مصطفی گفتند: آقای نجفی مرعشی با شما کار دارند و ایشان را به منزل آقای نجفی بردند. حاج آقا مصطفی گفت: من، الآن می روم و زود برمی گردم. هنوز نیم ساعتی نگذشته بود که خبر آوردند حاج آقا مصطفی را دستگیر کردند ...

حجة الاسلام والمسلمین آقای عبدالمجید معادیخواه: بطور کلی عکس العمل رژیم در این دستگیری امام، کاملاً با پانزده خرداد، تفاوت داشت. یعنی همه تجارب پانزده خرداد را به کار گرفته بودند. در دستگیری امام در پانزده خرداد، یک آزادی درست و حسابی برای عکس العمل به مردم داده بودند. اما در قضیه کاپیتولاسیون، اولاً بلافاصله بعد از دستگیری، اعلام کردند که امام به ترکیه تبعید شده اند. و ثانیاً، حکومت نظامی را به موقع اجرا گذاشتند، که دیگر امکان هیچ عکس العملی وجود نداشت.

تا آنجا که یادم هست آن موقع، وضع آقای نجفی غیر از آقای شریعتمداری بود. تقریباً، یک حالت تعارض و تضادی - بخصوص از جانب شریعتمداری - وجود داشت، اما آقای نجفی از این مقوله ها خارج بود، یک حالت دیگری داشت.

لذا، حاج آقا مصطفی به منزل ایشان رفت ...

مسئله دیگر اینکه: وقتی مأمورین ریختند توی خانه آقای نجفی و حاج آقا

مصطفی را گرفتند، آقای نجفی چسبیده بود به لباس حاج آقا مصطفی، که: به جدم نمی گذارم ایشان را ببرید، مهمان است و فلان، که زده بودند و بالاخره، آقای نجفی غش کرده بود ...

و باز نکته دیگری که در قضیه کاپیتولاسیون هست، اینکه: بازاریها به عنوان اعتراض، مغازه هایشان را بستند. آنها هم، یکی - دو روز اجازه دادند که بازار بسته باشد، اما روز سوم، شروع کردند به تیغه کردن مغازه ها. البته در تهران به این صورت عمل کردند و در قم به شکل دیگر.

در تهران، از یک قسمتی شروع کردند، گفتند: هر مغازه ای باز نکند، مغازه اش را تیغه می کنیم. خلاصه، سه - چهار تا مغازه را تیغه کردند و بقیه باز کردند. اما در قم، شروع کردند به رنگ زدن مغازه ها، چند تا علامت زدند و بقیه مغازه ها را باز کردند یعنی روز سوم مغازه ها باز شد.

یاد: با توجه به اینکه شهر مذهبی مشهد نیز، یکی از کانونهای حرکت و انقلاب بوده است، از حجت الاسلام سید هادی خامنه ای می خواهیم که مشاهدات و خاطرات خودشان را در این باره بیان فرمایند:

قبل از مسئله کاپیتولاسیون، مشهد هم جو نسبتاً مناسبی برای خودش داشت. بیشتر این فعالیتها در بیت آقای قمی متمرکز بود. آقای میلانی هم تا قبل از دستگیری دوم امام، فعالیت مختصری داشت، اما بعد از کاپیتولاسیون، بیت ایشان حرکتی شبیه آنچه که برای شریعتمداری پیش آمده بود، در پیش گرفت یعنی بیت آقای میلانی، محیط نامناسبی شده بود. افرادی مثل نوقانی و بعضی از ساواکیهای شناخته شده، جوی به وجود آورده بودند که محیط مساعدی برای فعالیت و نزدیک شدن به آقای میلانی وجود نداشت.

و انصافاً، در آن روز آقای قمی، موجّه ترین و قدرتمندترین روحانی انقلابی در سطح استان خراسان به شمار می آمد، که در جاهای دیگر نمونه اش را نداشتیم. هم بخاطر اینکه ایشان، آقازاده موجّهی بود و هم بخاطر اینکه آدم تند مزاجی بود و ذاتاً، آمادگی اینگونه مسایل را داشت.

برابر مدت نامه پیوست جلسه هیئت زینبیه از ساعت ۱۱۰۰ الی ۲۱۰۰ روز ۷/۱۱/۴۳ در منزل اکبر خلیلی واقع در خیابان خراسان کوچه باغ با حضور عدای در حدود ۱۵۰ الی ۲۰۰ نفر تشکیل گردید در این جلسه ها شعی واعظ بمنبر رفت و ضمن صحبتها پیش گفت زمانداران مانند چوپانهای هستند که گلهای را اداره میکنند و باید گله را از شرح حیوانات درنده و سایر اربابای محفد — سوط بدارند اگر چوپانی باز ما مداری سهل انگاری کند گله با آفت روبه روی میگردد و وای بحال آن گله و بسا آن ملت آخر اجنبی دلس بحال ما نسوخته که ما تمام کارهای خود را با آنها در میان بگذاریم آنها هر چه دلشان خواست میکنند . همین لایحه ننکن کا پیتولا سینون را ملاحظه کنید که چه فجایعی بهار خواهد آورد و یک بار دیگر قرارداد دشوم ترکمن جای گریها نگیر ملت ایران شد بهمین جهت بود که آیت العظمی در سخنرانی مهم خود فریاد زد مردم اسلام از دست رفت چون ایشان میدانستند که چه چشما باقی در پیش خواهند داشت مردان بزرگ میدانند که چه بگویند مثل ما نیستند که بگویند و لش کن با بسا اینها سیاسی است . ما سیاست کاری نداریم آخر فقط بمسجد آمدن و نماز خواندن و روزه گرفتن که کارهایمان باز گذاریم این حکومت مشروطه که آن همه خون برای بدست آوردن نشویند چرا باید ما این صورت در آید . آقایان همه چیز ما قلابی است مجلس ما قلابی است من چون انتخابات شهرستان رفسنجان در آنجا بودم یک شخصی که هیچکس او را نمی شناخت حقیقی هم نداشت بعنوان وکیل از صندوق سر بیرون آورد آیا این وکیل قلابی قادر است و غیرتوی مولکین خود کاری انجام دهد . اگر علماء ما جامعه روحانیت ما بیداری کار ما با اینجا نمیکشد . علماء معلم اجتماع هستند ولی افسوس که بعضی از آنها با نماز جماعت کار دیگری انجام نمیدهند . نامبرده همین دعا به خمینی سخنانش

نظریه:

اصل در روز هیئت زینبیه  
ایمان نامه در روز چهارشنبه



امریکا است که با ملت اسلام معامله و معرکه می و بدتر از آن میکنند بر ملت ایران است که این زنجیرها را پاره کند بر ارتش ایران است که اجازه ندهند چنین کارهای تنگی در ایران واقع شود از  
 لایزال و پایداری و بیله هست بخوانند این سند استعمار را پاره کنند این دولت را ساقت کنند و کلونی که باین امر متشیخ رای دادند از مجلس بیرون کنند بر ملت است که از اطباء خود بخوانند در این امر ساکت نشینند  
 با اقدام کنند بر علماء اعلام است که از مراجع اسلام بخوانند این امر را ندیده بگیرند بر فضلا و مدرین حوزن های طیبی است که از علماء اعلام بخوانند که سکوت را بکنند بر علماء علوم است که از مد ستم  
 بخوانند که غافل از این امر باشد بر ملت مسلمان است که از علماء و مجتهدین بخوانند در امر انانیت  $1937$  تا  $1942$  انانیت مهیت بزرگ نیستند  $1944$  کنند بر خطبا و وعظما است که با بیان محکم می هر امری بر  
 این امر نشینند یعنی امری کنند و ملت را برهانند بر اساس نهادهای است که جوانان را از آنچه زنده بوده است مطلع کنند بر جوانان دانشگاهی است که با خرابیها این طرح متشیخ مخالفت کنند و با از ادش  
 بمانند زحای حاسیها مخالفت انگاه را بپذیرند و بیایر سازند بر دانشجویان معالک خارجه است که در این امر حیاتی که آبروی منسوب و ملت را در خطر انداخته ساکت نشینند بر پیشروان دولت اسلامی است که فریادها  
 ۱۰۰ دنیا برسانند و از امری اگر پیش آید آنرا نماند جاسوسان این ملت بختند و بیجان گویزند کنند بر علماء مل اسلامی است که با سوسل اعتراض این ننگ را از جبهه ملت معظمان ایران براندان اسلامی  
 بوجود بر آورند بر جمیع طبقات ملت است که از مناقشات جزئی موسمی خود سر عقل کرده و در راه هدف مقصد استقلال و بیرون رفتن از فتنه اسارت گویزند بر رجال شریف سیاسی است که ما را از مطالب زیر  
 برده که در مجلس گفته شد آگاه نشاند بر اجزای سیاسی است در این امر متذکر باید کنید توافق کنند هدف مراجع علماء بر حوزاتین در هر جا باشند یکی است و آن پشتیبانی از دیانت مقدمه اسلام و قرآن  
 جمیع وطن فدایی از مسلمان است اختلاف بین علماء و نگهبانان اسلام در این هدف مقصد نیست اگر فرما اختلاف ایجاد و نظری دماوری جزئی و تاخیر باشد مثل سایر اختلافات در امور عمومی مانع  
 از گفتن از فتنه نگذاران علماء اعلام و ملت اسلام مستم در موقع خلیفه و برای اصلاح اسلامی خاصه برای کوچکترین افراد تواضع و کوچکی کم توجه رسد به علماء اعلام و مراجع علماء کثیرا اله انانیت لازم  
 است جوانهای متشیب و طلاب تازه کار زبان و قلم خود جزا گیری کنند و در راه اعلام و هدف مقصد خود منحرف کنند و دست جهالت متشیب بتمه شوم خود برسند خطا کرده اند اینجانب که  
 وین نظمی ما در فکر اصلاح عمومی هستند اگر در دنیا مجال فکر با باشند اگر گرفتاریهایی که از آنچه نیست حاکم پیش میآید و ناخواستهی روحی مجال تشویه و اصلاح داخلی ما بدهد این تصور کوچکی  
 نیست گمان را از مسیر خود که مسیر تشویه حوزهها و اصلاح همه جانبه است بلا محدود با صاحب نظران برای اسلام و قرآن کبریم برای ملت و ملت مجال فکر در امور دیگر باقی نمانده اهمیت این موضوعات بقدری  
 است که معانفت خاصه از اراحت الشیخ قرار داده است آری ملت مسلمان میدانند در حال حاضر علماء از علماء و سببین و طلاب و بهایاری المسلمین نمی آید در زندانها بر میروند و بر خلاف قوانین  
 زندان ملت با خود معذرت میگویند و در بعضی موارد برای اقتصاد ایران، برای جلوگیری از ورشکستگی های بزرگ گاهای محترم برای نان و آب فقرا و مستحقان برای زیستان سیاه بی خانمانها برای  
 پیمان کردن کار برای جوانان فارغ التحصیل و سایر طبقات بیچاره و فکر می کنند بکارهای مغرب مثل آنچه گفته شد منظور آن دولت عزیزند از قبول استخدام زن برای دوشیزانهای پسرانه و مرد برای دبیرستانهای  
 دخترانه که فساد آن بر همه روشن و واضح است و سایر بانکها و نهادهای دولتی وارد شوند که فساد و بیبره بود در همه واضح است امروز اقتصاد ایران بیست آمریکا و اسرائیل است و بازار ایران از دست  
 ایران و مسلم خلفت و نهادهای دوشیزانها بر خسته باز در زمان زوال ریخته است و اصلاحات آقایان بازار سیاه برای آمریکا و اسرائیل دست گرفته است و کسی نیست که بنیاد ملت فقیر برسد من  
 از فکر زیستان ارسال ربع میرسد من غمت و گریستی و خدای نبواسته مولاکت بسیاری از فقر را مستحقان را پیش بینی میکنم لازم است خود ملت بکفر فقرا باشند لازم است از حالا برای زیستان آنها  
 توبیاهی نمود قبیح سال سابق تکرار نشود لازم است علماء اعلام بالادرم و را دعوت باین امر ضروری بنمایند .

از خدای متعال عطا فرماید مسلمان و زمانی دولت اسلامی را از راجای خذلیم اللّهمای خرابتار است

و السلام علی من اتبع الهدی روح الله الاموروی اخصمی

## اکسیری به نام دانش

جاءَ رَجُلٌ إِلَى رَسُولِ اللَّهِ فَقَالَ: يَا رَسُولَ اللَّهِ مَا الْعِلْمُ؟

قال: الْأَنْصَاتُ، قال: ثُمَّ مَهْ؟ قال: الْأَسْتِمَاعُ، قال: ثُمَّ مَهْ؟ قال:

الْحَفِظُ، قال: ثُمَّ مَهْ؟ قال: الْعَمَلُ بِهِ، قال: ثُمَّ مَهْ؟ قال: نَشْرُهُ.

اصول کافی ج ۱ / ۶۱، چاپ انتشارات اسلامیة با ترجمه فارسی سید جواد مصطفوی.

### توجه:

مردی خدمت پیامبر خدا آمد و پرسید: ای پیامبر خدا دانش چیست؟

فرمود: سکوت در پیش گرفتن. پرسید: سپس چه؟ فرمود: گوش

فرادادن. پرسید: سپس چه؟ فرمود: بذهن سپردن و از برداشتن

شنیده‌ها. پرسید: سپس چه؟ فرمود: به کار بستن آن در

زندگی. پرسید: سپس چه؟ فرمود:

منتشر ساختن آن.